



ولایت مداران در عرصه جهاد

تفسیر سوره مبارکه صف



معاونت تربیت و آموزش عقیدتی

پژوهشکده علوم اسلامی امام صادق علیه السلام

ولایت مداران در عرصه جهاد

تفسیر سورة مبارکه صف

نویسندگان: علی کریمی خوشحال، محمد شبیدینی پاشاکی

کارفرما: مدیریت تدوین متون آموزشی

به سفارش معاونت تربیت و آموزش عقیدتی سپاه

تهیه شده در: پژوهشکده علوم اسلامی امام صادق (ع) -

مرکز الهیات و معارف اسلامی - گروه قرآن و حدیث

صفحه آرا: مسلم خسروی

چاپ: مرکز چاپ سپاه

نوبت چاپ: اول

تاریخ چاپ: تابستان ۱۳۹۲

فهرست

پیش‌گفتار	۷
درس اول: آثار و برکات مسبحات	۱۱
سوره‌های مسبحات در قرآن	۱۱
محور موضوعی سوره‌های مسبحات	۱۳
توحید	۱۳
نبوت	۱۴
عدل	۱۴
امامت	۱۴
معاد	۱۵
فضیلت قرائت سوره‌های مسبحات	۱۵
ثواب قرائت سوره صف	۱۶
سه دستور العمل برای خودسازی	۱۶
زمینه کلی و محتوای سوره صف	۱۷
درس دوم: تسبیح پروردگار	۲۲
تسبیح و حمد عمومی موجودات جهان	۲۳
تسبیح خداوند در روایات	۲۵
معنای عزت و حکمت الهی	۲۶
معنای حکمت	۲۷

معنای عزیز و حکیم.....	۲۸
پیام‌ها.....	۲۹
قواعد.....	۲۹
انواع جمله.....	۲۹
تمرین.....	۳۰
درس سوم: گفتار بدون عمل.....	۳۱
شأن نزول.....	۳۱
پرهیز از گفتار بدون عمل.....	۳۲
آثار گفتار بدون عمل.....	۳۴
۱. خشم عظیم الهی.....	۳۴
۲. عامل حقارت و عقب‌ماندگی.....	۳۶
گفتار بدون عمل در روایات.....	۳۷
پیام‌ها.....	۳۸
قواعد.....	۳۹
تمییز.....	۳۹
تمرین.....	۴۰
درس چهارم: ویژگی‌های رزمندگان.....	۴۱
رزمندگان محبوب خدا.....	۴۱
ویژگی‌های رزمندگان.....	۴۳
پیام‌ها.....	۴۶
قواعد.....	۴۷
حال.....	۴۷
تمرین.....	۴۷
درس پنجم: آزار واذیت ولی و امام.....	۴۸
آزار واذیت ولی.....	۴۹

حضرت موسی ﷺ	۴۹
حضرت عیسی ﷺ	۵۲
پیامدهای نافرمانی از رهبران الهی	۵۷
۱. انحراف از مسیر حق	۵۷
۲. فاسق شدن	۵۸
۳. محرومیت از هدایت الهی	۵۸
پیام‌ها	۵۹
قواعد	۶۰
مفعول فیه	۶۰
تمرین	۶۱
درس ششم: دروغ‌گوترین انسان‌ها	۶۲
اقوام هدایت‌ناپذیر	۶۴
اقسام ظلم	۶۵
پیام‌ها	۶۹
قواعد	۶۹
جمله‌حالیه	۶۹
تمرین	۷۰
درس هفتم: غلبه اراده الهی بر توطئه‌های دشمنان	۷۱
مفهوم اظهار دین حق بر همه ادیان	۷۳
قدرت نرم یا قدرت سخت؟	۷۴
چگونه نور خدا کامل می‌شود؟	۷۶
پیام‌ها	۷۷
قواعد	۷۷
توابع (تأکید)	۷۷
تأکید	۷۸
تمرین	۷۸

درس هشتم: پرسودترین تجارت (تجارت با خدا، تجارت پرسود)	۷۹
تجارت پرسود و بی نظیر!	۸۰
ارکان تجارت نجات بخش	۸۱
پایه های تجارت نجات بخش	۸۲
ثمرات و آثار تجارت با خدا	۸۲
۱. نجات از عذاب الیم	۸۳
۲. آموزش گناهان	۸۳
۳. ورود به بهشت	۸۴
۴. جایگاه اختصاصی در بهشت؛ مساکن طیبه در جنات عدن	۸۴
۵. نصرت الهی	۸۵
۶. فتح نزدیک	۸۶
پیام ها	۸۸
قواعد	۸۸
توابع (صفت و عطف نسق)	۸۸
تمرین	۸۹
درس نهم: ولایت الهی و نقش مردم (نقش و جایگاه مردم در تحقق ولایت الهی)	۹۰
منظور از یاری خدا چیست؟	۹۰
حواریون چه کسانی هستند؟	۹۲
پیام ها	۹۸
قواعد	۹۸
توابع (بدل و عطف بیان)	۹۸
تمرین	۱۰۰
فهرست منابع	۱۰۱

پیش‌گفتار

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ (بقره: ۱۸۵)

ماه رمضان [همان ماه] است که در آن، قرآن فرستاده شده است.

ماه مبارک رمضان، هر سال فرصتی برای کارکنان نیروهای مسلح است که هر روز در جلسه‌های تفسیر، با مفاهیم و معانی قرآن کریم آشنا شوند و از این طریق بتوانند مصادیق عینی و عملی مفاهیم قرآن را در زندگی خود پیاده نمایند. امام خامنه‌ای (مد ظله العالی) در این رابطه می‌فرماید:

حقیقت این است که ما هنوز از قرآن خیلی دوریم و خیلی فاصله داریم. دل‌های ما باید قرآنی بشود. جان ما باید با قرآن انس بگیرد. اگر بتوانیم با قرآن انس بگیریم، معارف قرآن را در دل و جان خودمان نفوذ بدهیم، زندگی ما و جامعه ما قرآنی خواهد شد. احتیاج به فعالیت و فشار و سیاست‌گذاری ندارد. اصل این است که دلمان، جانمان و معرفت‌مان حقیقتاً قرآنی باشد.

ایشان درباره سبک زندگی قرآنی می‌فرمایند:

قرآن، حیات طیبه را به ما وعده داده است: «فَلْنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً» (نحل:

۹۷). حیات طیبه یعنی چه؟ زندگی پاکیزه یعنی چه؟ یعنی زندگی‌ای

که در آن، هم روح انسان، هم جسم انسان، هم دنیای انسان، هم آخرت انسان تأمین است؛ زندگی فردی در آن تأمین است. آرامش روحی در آن هست. سکینه و اطمینان در آن هست. آسایش جسمانی در آن وجود دارد. فواید اجتماعی، سعادت اجتماعی، عزت اجتماعی، استقلال و آزادی عمومی هم در آن تأمین است. قرآن این‌ها را به ما وعده داده است. وقتی قرآن می‌گوید: «فَلْنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً»، یعنی همه این‌ها؛ یعنی آن زندگی‌ای که در آن عزت هست، امنیت هست، رفاه هست، استقلال هست، علم هست، پیشرفت هست، اخلاق هست، حلم هست، گذشت هست. ما با این‌ها فاصله داریم؛ باید به این‌ها برسیم.

هم‌چنین درباره ضرورت انس با قرآن می‌فرماید:

من باز هم به جوانان عزیزمان توصیه می‌کنم که با قرآن انس بگیرید، با قرآن مجالست کنید. «وَمَا جَالَسَ هَذَا الْقُرْآنَ أَحَدًا إِلَّا قَامَ عَنْهُ بِزِيَادَةٍ أَوْ نُقْصَانٍ زِيَادَةٍ فِي هُدًى أَوْ نُقْصَانٍ مِنْ عَمًى»^۱ هر باری که شما با قرآن نشست و برخاست کنید، یک پرده از پرده‌های جهالت شما برداشته می‌شود. یک چشمه از چشمه‌های نورانیت در دل شما گشایش پیدا می‌کند و جاری می‌شود. انس با قرآن، مجالست با قرآن، تفهیم قرآن، تدبر در قرآن، این‌ها لازم است.

درباره آثار و فواید هم‌نشینی با قرآن نیز می‌فرماید:

هر چه ما به قرآن نزدیک‌تر شویم، دو اتفاق می‌افتد: یک اتفاق این که ما قوی‌تر می‌شویم؛ اتفاق دوم این که دشمنان بین‌المللی ما، علیه ما بیشتر بسیج می‌شوند. خوب، بشوند. هر چه به سمت قرآن برویم، هر چه به قرآن نزدیک‌تر شویم، دشمنان بشریت بیشتر خشمگین می‌شوند. تهمت

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

می‌زنند. دروغ می‌گویند. شایعه درست می‌کنند. فشار اقتصادی می‌آورند. فشار سیاسی می‌آورند. انواع و اقسام خباثت‌ها و ملعنت‌ها را با ملت ما می‌کنند. کما این که می‌بینید دارند می‌کنند؛ اما در مقابل، توان ما، قدرت تحمل ما، قدرت تأثیرگذاری ما روز به روز بیشتر خواهد شد، مضاعف خواهد شد. کما این که می‌بینید شده.^۱

با توجه به سفارش‌های مقام معظم رهبری درباره سبک زندگی، مناسب است که کارکنان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به این امر اهتمام ورزند؛ چرا که پیرامون سبک زندگی پیامبر ﷺ چنین آمده است: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خُلُقَهُ الْقُرْآنُ»^۲ اخلاق رسول خدا ﷺ (مصدق عینی و عملی) قرآن بود.^۳ پاسداران، حداقل در بعد جهادی و انقلابی، باید مصداق عینی و عملی قرآن باشند. معاونت تربیت و آموزش عقیدتی، در تداوم طرح نور مبین در سپاه، با تأکید بر آموزش مفاهیم در ماه مبارک رمضان، تفسیر سوره صف را در دستور کار خود قرار داده که دربردارنده آداب و وظایف ولایت‌مداران در عرصه جهاد در راه خدا است. هم‌چنین زحمت تهیه و تنظیم در سنامه‌ها را پژوهشکده علوم اسلامی امام صادق ﷺ به عهده گرفته است که امید است مقبول درگاه الهی قرار گیرد.

لازم به ذکر است تدوین مطالب بر اساس نیاز کارکنان و متناسب با شرایط سازمانی سپاه صورت پذیرفته و در دوازده جلسه جهت تدریس در ماه مبارک رمضان پیش‌بینی شده است^۳ که مربیان محترم می‌کوشند ضمن رعایت عناوین کلی، ذهن و افکار مخاطبان خود را به سوی آن هدایت کنند.

۱. بیانات در دیدار قاریان قرآن و شرکت‌کنندگان در بیست و هفتمین دوره مسابقات بین‌المللی قرآن کریم (۱۳۸۹/۴/۲۴).

۲. مرآة العقول، محمدباقر مجلسی، ج ۳، ص ۲۳۷.

۳. لازم به توضیح است که حجم بعضی از دروس متناسب با دو جلسه طراحی شده است.

تنظیم مطالب هر درس، به طور معمول به شکل زیر است:

الف) آیه و ترجمه آن؛

ب) شأن نزول؛

ج) تفسیر؛

د) روایات مرتبط؛

هـ) پیام‌ها؛

و) یادآوری قواعد عربی؛

ز) تمرین.

در این جالازم می‌دانیم کمال قدردانی را از ریاست محترم پژوهشکده علوم اسلامی امام صادق علیه السلام حجت الاسلام دکتر میر محمدی و مدیریت تدوین متون آموزشی حجت الاسلام محمود پاکیزه و از همکاری حجج الاسلام صمد عالی نژاد و محمد مظفری داشته باشیم.

معاونت تربیت و آموزش عقیدتی

درس اول:

آثار و برگات مسبحات

سوره‌های مسبحات در قرآن

سوره‌های قرآن مجید با توجه به چینش یا سرآغاز آن‌ها که با چه الفاظی آغاز شده‌اند، به چند دسته تقسیم می‌شوند که گویای پیوستگی میان مجموعه‌ای از سوره‌های قرآن کریم است. این موضوع از این جهت اهمیت دارد که دربردارنده این معناست که نه تنها میان سوره‌های مجاور یا کل قرآن کریم نوعی پیوند موضوعی است، بلکه میان سوره‌های نزدیک به هم نیز نوعی هماهنگی و هم‌سویی وجود دارد.^۱

یکی از آن دسته‌بندی‌ها که بر اساس روایتی از پیامبر اکرم ﷺ انجام شده و میان اهل سنت و شیعه در نقل مشترک است، مجموعه سوره‌های قرآن کریم را به چهار دسته سوره‌های طوال، مئین، المثنائی و مفصل تقسیم می‌کند:

أُعْطِيتُ السُّورَ الطُّوَالَ مَكَانَ التَّوْرَةِ وَأُعْطِيتُ الْمِثْنَ مَكَانَ الْإِنْجِيلِ وَأُعْطِيتُ
الْمَثَانِي مَكَانَ الزَّبُورِ وَفُضِّلْتُ بِالْمُفْصَلِ ثَمَانٍ وَسِتُّونَ سُورَةً وَهُوَ مُهِمِّنٌ عَلَى
سَائِرِ الْكُتُبِ...^۲

۱. چهره پیوسته قرآن، محمدعلی ایازی، ص ۶۵.

۲. الکافی، کلینی، ج ۲، ص ۶۰۱.

به من به جای تورات، سوره‌های طولانی داده شده و به جای انجیل، سوره‌های صد آیه‌ای داده شده و به جای زبور، سوره‌های همانند داده شده و سوره‌های مفصل (آیه کوتاه) که ۶۸ سوره است بیشتر به من عطا شده و این قرآن غالب و شاهد است بر کتاب‌های دیگر.

هم چنین با توجه به سرآغاز سوره‌ها دسته‌بندی دیگری را ارائه کرده‌اند که بر اساس روش اجتهادی و توجه به ظاهر و محتوا، سبب تشخیص مناسبت مجموعه‌ای از سوره‌هاست، گرچه روایاتی از پیامبر ﷺ و ائمه معصومین  به طور پراکنده در این خصوص وجود دارد. از این رو گروهی از سوره‌های قرآن که با تسبیح آغاز شده، به «مسبحات» مشهورند که این نام‌گذاری از روایت ذیل استفاده می‌شود: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَا يَنَامُ حَتَّى يَقْرَأَ الْمُسَبِّحَاتِ وَكَانَ يَقُولُ إِنَّ فِيْهَا آيَةً هِيَ أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ آيَةٍ»^۱ رسول خدا ﷺ نمی‌خوابید تا این که مسبحات را می‌خواند و می‌فرمود: در این سوره‌ها آیه‌ای است که بهتر از هزار آیه است.

مسبحات، از ماده «سَبَّحَ» است و سَبَّحَ، در لغت به معنای حمد، ستایش، تقدیس، پاک و منزّه دانستن است. دلیل نام‌گذاری مسبحات بر این گروه از سوره‌ها این است که با کلمه‌ای از ماده سَبَّحَ آغاز شده‌اند. این سوره‌ها با الفاظ «سَبَّحَانَ» در آغاز سوره اسراء، «سَبَّحَ» در آغاز سوره‌های حدید و حشر و صف، «يَسْبَحُ» در آغاز سوره‌های جمعه و تغابن و «سَبَّحَ» در آغاز سوره اعلی شروع شده‌اند.^۲

۱. الدر المنثور، سیوطی، ج ۶، ص ۱۷۰.

۲. المیزان، طباطبائی، ج ۱۹، ص ۱۴۴؛ مجمع البحرین، فخرالدین طریحی، ج ۲، ص ۳۶۶؛ روض الجنان، ابوالفتح رازی، ج ۱۹، ص ۱؛ پژوهشی در تاریخ قرآن کریم، سید محمدباقر حجتی، ص ۱۰۵؛ شرح الکافی، مازندرانی، ج ۱۱، ص ۴۹.

محور موضوعی سوره‌های مسبحات

سوره‌های قرآن کریم واحدهایی مستقل به شمار می‌روند که موضوعات، اهداف، ساختار و محور موضوعی ویژه‌ای دارند و سر آغاز سوره‌ها، متناسب با محتوا و مضمون آن‌هاست. به گونه‌ای که واژه و نکته آغازین سوره، باز مینه سخنان بعدی هم خوانی و به طور اجمال به مقصود کلی سوره اشاره دارد.^۱

از مطالعه اجمالی این سوره‌ها می‌توان به نکات زیر دست یافت:

۱. از میان سوره‌های مسبحات، پنج سوره حدید، حشر، صف، جمعه و تغابن، به صورت متوالی یا یک در میان قرار گرفته‌اند و هماهنگی کاملی با یک‌دیگر دارند. این سوره‌ها با اشاره به تسبیح آن‌چه در آسمان‌ها و زمین است، برای خداوند عزیز و حکیم آغاز می‌شوند و دو صفت عزیز و حکیم، کلید گنجینه مفاهیم آن‌هاست. نکته مهم این است که این دو صفت، در آغاز سوره حدید و پایان سوره تغابن ذکر شده و تمامی آیات این مجموعه را احاطه کرده است؛

۲. علاوه بر تکیه بر واژگان تسبیح، تأکید فراوان و محوری این سوره‌ها بر رسالت پیامبر اکرم ﷺ، قرآن کریم، عزت و حکمت، دلیل گویایی بر همانندی مضمون و تناسب سیاقی سوره‌هاست؛

۳. تمامی سوره‌های مسبحات، به بیان اصول پنج‌گانه دین یعنی توحید، نبوت، عدل، امامت و معاد می‌پردازند که به شرح این اصول در سوره صف می‌پردازیم:

توحید

آغاز این سوره بیانگر اصل توحید است. این آیه، تسبیح تمامی آسمان‌ها و زمین برای خدای سبحان را ذکر می‌کند و پروردگار را دارای دو صفت عزت و حکمت می‌داند.

۱. ر.ک: المیزان، طباطبایی، ج ۱، ص ۱۶.

نبوت

آیات پنج و شش این سوره، به نبوت حضرت موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام اشاره دارد. هم چنین بشارت پیامبری رسول اکرم صلی الله علیه و آله در آیه شش داده شده است. خداوند در آیه نُه، رسول گرامی اش را مظهر هدایت دانسته و وعده داده است که دینش را بر سایر ادیان الهی غالب گرداند. در آیه یازده، پس از ایمان به خدا، مسلمانان را به ایمان به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و جهاد در راه خدا دعوت کرده و پاداش این ایمان را آمرزش گناهان و داخل شدن در بهشت جاودان و خانه‌های خوب آن مکان و در نهایت حاصل این اعمال را «فوز عظیم» دانسته است. (آیه ۱۲)

عدل

در آیه پنج این سوره بیان شده است که بنی اسرائیل، به حضرت موسی علیه السلام آزار رساندند و در نتیجه دچار انحراف شدند. خداوند در اثر این نافرمانی، دل‌های آنان را از حق برگرداند و این گونه به مسلمانان هشدار می‌دهد که اگر از فرامین رسول اکرم صلی الله علیه و آله اطاعت نکنند و به اذیت و آزار ایشان بپردازند، از دین منحرف می‌شوند.^۱ هم چنین آیات یازده و دوازده، نتیجه ایمان به خدا و رسول صلی الله علیه و آله را غفران و بهشت و «فوز عظیم» بیان کرده است. این‌ها همه بیان‌گر عدل الهی و بی‌نتیجه نماندن اعمال انسان است.

امامت

به استناد برخی روایات، آیه هشت این سوره، به نور ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام و آیه نُه، به ظهور حضرت مهدی علیه السلام اشاره دارد.^۲ هم چنین آیه سیزده، وعده پیروزی را بیان می‌کند و عبارت «نَصْرُ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ» اشاره به فتح مکه و قیام حضرت مهدی علیه السلام و فتح و ظهور ایشان دارد.^۳

۱. المیزان، طباطبایی، ج ۱۹، ص ۲۴۹-۲۵۰.

۲. تفسیر فرات الکوفی، فرات کوفی، ص ۴۸۱-۴۸۲.

۳. تفسیر نور الثقلین، العروسی الحویزی، ج ۵، ص ۳۱۹.

معاد

آیه ده این سوره، انسان ها را به تجارتی رهنمون می سازد که نجات بخش از «عذاب الیم» است و آیه دوازده وعده ورود به بهشت و منزل های خوش آخرت را دربر دارد. این آیات به نوعی بیان گراصل معاد هستند.

۴. سوره های مسبحات محور موضوعی مشترکی دارند که همانا رسالت و مقامات پیامبر اکرم ﷺ و قرآن مجید است که در هر سوره جنبه ای از آن تفصیل می یابد. این مجموعه با معراج نبی اکرم ﷺ در سوره اسراء آغاز شده است و با وعده حفظ و تأیید ایشان، در سوره اعلی به پایان می رسد؛

۵. در واقع، سوره مبارکه اسراء، محور سوره های مسبحات و سوره مبارکه اعلی، حکم نتیجه این سوره هاست. گویا این هفت سوره، قرآنی مستقل هستند که مانند کتابی مقدمه ای به نام سوره اسراء، پنج فصل به نام های حدید، حشر، صف، جمعه و تغابن و نتیجه ای به نام سوره اعلی دارند.^۱

فضیلت قرائت سوره های مسبحات

جابر یزید جعفی از امام باقر ﷺ نقل می کند که ایشان فرمودند:

مَنْ قَرَأَ الْمُسَبِّحَاتَ كُلَّهَا قَبْلَ أَنْ يَنَامَ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَدْرِكَ الْقَائِمَ ﷺ وَإِنْ مَاتَ
كَانَ فِي جَوَارِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.^۲

هر کس تمام سوره های مسبحات را پیش از خوابیدن بخواند، نمی میرد تا این که حضرت قائم ﷺ را درک کند و اگر بمیرد در جوار حضرت رسول خدا ﷺ خواهد بود.

۱. سوره شناسی مسبحات، سیده زهرا اعتصامی، سوسن آل رسول، فصلنامه فدک، سال اول، ش ۱، ص ۵۱-۵۲؛ ساختار هندسی سور مسبحات در قرآن مجید، بهروز یدالله پور،

www.rasekhoon.net

۲. مجمع البیان، طبرسی، ج ۹، ص ۳۴۵.

ثواب قرائت سوره صف

پیامبر گرامی اسلام ﷺ می‌فرماید:

مَنْ قَرَأَ سُورَةَ عِيسَى كَانَ عِيسَى مُصَلِّياً مُسْتَغْفِراً لَهُ مَا دَامَ فِي الدُّنْيَا وَهُوَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ رَفِيقُهُ.^۱

هر کس سوره عیسی (سوره صف) را بخواند حضرت مسیح بر او درود می‌فرستد و تا در دنیا زنده است برای او استغفار می‌کند و در قیامت رفیق اوست.

امام باقر ﷺ می‌فرماید: «هر کس سوره صف را بخواند و در نمازهای واجب و نافله خود به خواندن آن خو گیرد، خداوند او را در صف همراه فرشتگان و پیامبران مرسل خود قرار می‌دهد.»^۲

سه دستورالعمل برای خودسازی

در سال ۱۳۵۵ ش. یکی از دوستان فاضل در روزگار جوانی که شوق بیداری و تسلط بر نفس و رسیدن به سعادت به سر داشت، به علامه طباطبایی که از فرهیختگان سیر و سلوک بودند، نامه‌ای می‌نویسد و ضمن بیان موقعیت خود برای رسیدن به مقصود دستورهایی عملی طلب می‌کند.

آن فرزانه در پشت همان نامه، دستورالعملی می‌نویسد و برای وی می‌فرستد و می‌خواهد که پس از بیست روز عمل کردن به آن، حالت‌های خود را برای ایشان بنویسد. وی پس از عمل به آن، حالت‌های خود را برای ایشان می‌نویسد. علامه نیز در جواب نامه دوم، بقیه دستورالعمل را برای او می‌فرستد. علامه در پاسخ به نامه سوم، این برنامه سعادت‌آفرین را تکمیل می‌فرماید. در این جا به نخستین پاسخ علامه طباطبایی اشاره می‌کنیم:

۱. تفسیر نور الثقلین، العروسی الحویزی، ج ۵، ص ۳۰۹.

۲. همان، ج ۵، ص ۳۰۹.

السلام علیکم

برای موفق شدن و رسیدن به منظوری که در پشت ورقه مرقوم داشته‌اید، لازم است همتی بر آورده، توبه‌ای نموده، به مراقبه و محاسبه بپردازید. به این نحو که هر روز که طرف صبح از خواب بیدار می‌شوید قصد جدی کنید که در هر عملی که پیش آید رضای خدا - عزّ‌اسمه - را مراعات خواهیم کرد. آن وقت در سر هر کاری که می‌خواهید انجام دهید نفع آخرت را منظور خواهید داشت؛ به طوری که اگر نفع اخروی نداشته باشد انجام نخواهید داد، هر چه باشد.

همین حال را تا شب، وقت خواب ادامه خواهید داد و وقت خواب، چهار - پنج دقیقه‌ای در کارهایی که روز انجام داده‌اید فکر کرده، یکی یکی از نظر خواهید گذرانید. هر کدام مطابق رضای خدا انجام یافته شکر می‌کنید و هر کدام تخلف شده استغفار بکنید. این رویه را هر روز ادامه دهید. این روش اگر چه در بادی حال سخت و در ذائقه نفس، تلخ می‌باشد ولی کلید نجات و رستگاری است. و هر شب پیش از خواب اگر توانستید سوره‌های مسبّحات یعنی سوره حدید و حشر و صف و جمعه و تغابن را بخوانید و اگر نتوانستید تنها سوره حشر را بخوانید و پس از بیست روز از حال اشتغال، حالات خود را برای بنده در نامه بنویسید. ان شاء الله موفق خواهید بود و السلام علیکم.^۱

زمینه کلی و محتوای سوره صف

سوره مبارکه صف، شصت و یکمین سوره قرآن کریم است که پس از سوره ممتحنه و پیش از سوره جمعه قرار دارد. بنا بر مشهور، صد و هشتمین سوره

۱. مرزبان و حی و خرد، سید محمد حسین طباطبائی، ص ۴۷-۵۹.

قرآن کریم است که بعد از سوره تغابن و قبل از سوره فتح و پس از جنگ احد بر پیامبر اکرم ﷺ نازل شده.^۱

این سوره چهارده آیه دارد و زمینه آیات نشان می‌دهد که در مدینه نازل شده است.^۲ مشهورترین نام آن صف است و انتخاب آن به سبب تعبیری است که در آیه چهارم این سوره آمده: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ». گاهی نیز با عنوان سوره «عیسی ﷺ» آمده است؛ زیرا در آیات شش و چهارده آن، از حضرت عیسی ﷺ یاد شده است. هم‌چنین سوره «حواریین» نام گرفته است؛ چرا که در آیه آخر، سخن از حواریون (یاران خاص حضرت عیسی ﷺ) به میان آمده است.^۳

عبدالله بن سلام درباره سبب نزول سوره می‌گوید:

من و چند نفر از یاران رسول خدا ﷺ نزد ایشان نشستیم و می‌گفتمیم اگر می‌دانستیم کدام عمل نزد خداوند تبارک و تعالی بهتر است، آن را انجام می‌دادیم. پس خداوند آیات سوره صف را نازل و پیامبر ﷺ آن را برای ما تلاوت کرد.^۴

محور اصلی و کلی سوره، اسلام و جهاد است؛ جهاد با دشمنان، تشویق به فداکاری در راه خداوند و الامر تبه و پاداش بزرگ مجاهدان.^۵ علامه طباطبائی در این باره می‌نویسد:

۱. التحریر و التنویر، ابن عاشور، ج ۲۸، ص ۱۵۵.

۲. المیزان، طباطبائی، ج ۱۹، ص ۲۴۸.

۳. تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ج ۲۴، ص ۵۸؛ التفسیر المنیر، زحیلی، ج ۲۸، ص ۱۵۷؛ مجمع البیان، طبرسی، ج ۹، ص ۴۱۶.

۴. أسباب نزول القرآن، واحدی، ص ۴۴۷.

۵. التفسیر المنیر، زحیلی، ج ۲۸، ص ۱۵۸.

این سوره مؤمنین را ترغیب و تحریک می نماید تا در راه خدا جهاد نموده با دشمنان دین او کارزار نمایند و خبر می دهد که دین اسلام نوری در خشان از طرف خدای سبحان است که کفار از اهل کتاب می خواهند آن را بادهان خود خاموش کنند؛ ولی خدا نور خود را تمام می کند هر چند که کافران کراهت داشته باشند و دین خود را بر تمامی ادیان غلبه می دهد، هر چند که مشرکین نخواهند و این پیامبری که به او ایمان آورده اند، فرستاده ای است از جانب خدای سبحان، او را فرستاده تا هدایتگر باشد و دین حق را به شما برساند. این همان است که عیسی بن مریم علیه السلام بنی اسرائیل را به ظهورش بشارت داده است.^۱

سخن علامه، در سه محور زیر خلاصه می شود:

الف. برتری دین اسلام بر تمام آیین های آسمانی و بقا و جاودانگی آن از سوی خداوند؛

ب. لزوم جهاد در جهت حفظ و پیشرفت دین اسلام؛

ج. جهاد زیر پرچم رهبری واحد و در صفی به هم پیوسته که مهم ترین محور سوره است.^۲

با نگاهی تفصیلی به سوره می توان آن را به هفت بخش عمده تقسیم کرد که هر بخش، مقدمات، شرایط، راهکارها و مصادیق هر کدام را با محوریت بحث جهاد بیان می کند:

۱. سوره با تسبیح خداوند عزیز و حکیم شروع می شود. تمام موجودات آسمان ها و زمین، خداوند را منزه و پاک می دادند و به زبان گفتار و حال، او را به سبب عظمت، قدرت، وحدانیت و تمام صفات کمالش تسبیح می گویند که او

۱. المیزان، طباطبائی، ج ۱۹، ص ۲۴۸.

۲. تفسیر هدایت، ج ۱۵، ص ۳۷۱.

قوی، قاهر و برتر از بندگانش است. خداوند در گفتار و افعال و در تدبیر و هدایت نظام خلقت و جهان آفرینش حکیم است. این آیه ما را به این نکته رهنمون می‌سازد که خداوند شایسته تسبیح در هر لحظه از شبانه‌روز است. در واقع تسبیح وی، آمادگی پذیرش حقایق دیگر را در قلوب ایجاد می‌کند؛

۲. دعوت به هماهنگی گفتار و کردار و پرهیز از سخنان بی‌عمل و نیز راهنمایی خلق به فضیلت‌های اخلاق و عمل و این که وفای به عهد واجب است. هم‌چنین به نکوهش کسانی می‌پردازد که در سخن چیزی می‌گویند، ولی در رفتار به گونه‌ای دیگر عمل می‌کنند و این روش را گناهی بزرگ نزد خداوند عز و جل معرفی می‌کند؛

۳. در ادامه سوره، به ستایش کسانی می‌پردازد که در راه خدا جهاد می‌کنند و چون کوهی آهنین، با عزمی راسخ و اتحادی کامل، مقابل کفار و مشرکان ایستادگی می‌کنند. در واقع این آیه ضمن اشاره به لزوم جهاد در راه خداوند، چگونگی استقامت و مبارزه مسلمانان را در مقابل دشمنان بیان می‌کند؛

۴. سپس خداوند، ماجرای پیمان‌شکنی بنی‌اسرائیل را به هنگام دعوت حضرت موسی علیه السلام برای مقابله و جهاد با جباران، به مسلمانان یادآوری می‌کند تا آن‌ها را از چنین رفتاری با پیامبر خویش بر حذر دارد. هم‌چنین ماجرای حضرت عیسی علیه السلام با قوم بنی‌اسرائیل و مخالفت با امر او را به مسلمانان یادآوری می‌کند؛ همان پیامبری که به ظهور اسلام و آمدن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بشارت داده است؛

۵. در ادامه به این نکته می‌پردازد که مخالفان، نه تنها از امر پیامبرشان اطاعت نکردند، بلکه وقتی پیامبر موعود آمد، با این که نشانه‌هایی آشکار از کتاب آن‌ها در دست داشت، دعوت او را اجابت نکردند و به مخالفت عملی پرداختند. آنان به خداوند افترا و دروغ بستند و نشانه‌ها را چیزی جز سحر

نخواندند. در واقع هدف آن‌ها تلاش برای از میان بردن دین خداوند و خاموش کردن نور الهی بود که خداوند به صراحت، پرده از این مطلب برمی‌دارد و آنان را رسوا می‌کند و پیروزی اسلام بر همه ادیان و گسترده شدن نور الهی در تمام جهان را تضمین می‌کند. هرچند این امر برای کافران و مشرکان خوشایند نباشد؛

۶. در ادامه به ترسیم راه هدایت و سعادت بزرگ و نجات از عذاب آخرت می‌پردازد که همان ایمان به خدا و رسولش و جهاد با جان و مال در راه خداست که ثمره‌اش در آخرت، بخشش گناهان، ورود به بهشت جاودان و در نهایت رسیدن به فوز عظیم است. در دنیا نیز نتیجه‌اش پیروزی و فتح سرزمین‌ها خواهد بود. در واقع خداوند با بیان این حقایق، از امدادها و وعده حتمی خود خبر می‌دهد و شرایط تحقق آن را یاری رساندن به دین خداوند و جهاد در راه او معرفی می‌کند؛

۷. خداوند در آیه آخر سوره، به مصداقی عینی از درستی وعده و یاری الهی اشاره کرده و مسلمانان را به الهام گرفتن از حواریون حضرت عیسی علیه السلام تشویق می‌کند که آنان خود را یاران خداوند در راه گسترش دین الهی و دعوت بنی اسرائیل به ایمان به خدا معرفی کردند. در این میان گروهی از بنی اسرائیل ایمان آوردند و گروهی دیگر کافر شدند و خداوند مؤمنان را بر دشمنانشان یاری کرد و آنان پیروز شدند که این مطالب، تناسب کامل با آیات نخستین سوره دارد.^۱

۱. تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ج ۲۴، ص ۵۷؛ التفسیر المنیر، زحیلی، ج ۲۸، ص ۱۵۸ - ۱۸۰.

درس دوم:

تسبیح پروردگار

سَبِّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. (صف: ۱)

آن چه در آسمان ها و زمین است، همه تسبیح خدا می گویند و او شکست ناپذیر و حکیم است.

از آن جا که این سوره با تسبیح خداوند آغاز می شود، جزو سوره های مسبحات شمرده اند.

این سوره، سوره ایمان، توحید و معرفت است. توجه به مسئله تسبیح عمومی موجودات - که بازبان حال و قال صورت می گیرد - و نظام شگفت انگیز حاکم بر آن ها که بهترین دلیل بر وجود خالق عزیز و حکیم است، پایه های ایمان را در قلب ها مستحکم می سازد و راه را برای فرمان جهاد استوار می کند.^۱

تسبیح همان بصیرت و بینش اصلی است که بینش های دیگر وحی و قرآن، از آن سرچشمه می گیرند و والاترین مراتب عرفان خداست؛ همچون جهاد که برترین درجه عملی است. بنابراین دل تسبیح گوی اوست که صاحب خود را به

۱. تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ج ۲۴، ص ۶۱.

جهاد برمی‌انگیزد و او را رزمنده‌ای اصلاح‌کننده در زمین می‌سازد. برای هر کار نیک و خیر می‌کوشد، و از هر گونه تبه‌کاری به دور می‌ماند.^۱

تسبیح و حمد عمومی موجودات جهان

در آیات گوناگون قرآن، سخن از تسبیح و حمد موجودات عالم هستی در برابر خداوند بزرگ به میان آمده است که در برخی از آیات به طور صریح، بدون هیچ گونه استثنایی، همه موجودات عالم هستی، زمین و آسمان، ستارگان و کهکشان‌ها، انسان‌ها و حیوانات و برگ‌های درختان و حتی دانه‌های کوچک اتم را در این تسبیح و حمد عمومی شریک می‌داند؛ «تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ»^۲ تسبیح، مصدر فعل سَبَّحَ و به معنای منزه داشتن است. منزه داشتن خدا، یعنی هر چیزی که مستلزم نقص، حاجت و ناسازگاری با ساحت کمال او باشد، نفی کنی و معتقد باشی که خدای تعالی، چنین صفات و اعمالی ندارد، و این امر بازبان و سخن انجام می‌شود.^۳

منظور از زبان فقط عضو گوشتی نیست که وسیله‌ای برای رساندن مفاهیم دل و ضمیر انسان و سبب ابراز سخن باشد، بلکه سخن به وسیله هر چه بازگوکننده و نشان‌دهنده ضمیر و باطن باشد، ایجاد می‌شود؛ چنان‌که انسان برای پاره‌ای از مقاصد خود، از اشاره بادهست و سر یا نوشتن و نصب علامت‌ها نیز استفاده می‌کند.

۱. تفسیر هدایت، ج ۱۵، ص ۳۷۲-۳۷۳.

۲. «آسمان‌های هفتگانه و زمین و هر کس که در آنهاست او را تسبیح می‌گویند، و هیچ چیز نیست مگر

اینکه در حال ستایش، تسبیح او می‌گوید، ولی شما تسبیح آنها را در نمی‌یابید». (اسراء: ۴۴)

۳. المیزان، طباطبایی، ج ۱۳، ص ۱۰۸ و ج ۱۹، ص ۱۴۴.

حضرت علی علیه السلام در این باره، در حدیثی معروف می‌فرماید:

مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئاً إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَائِكَ لِسَانِهِ وَصَفَحَاتِ وَجْهِهِ.^۱

هرگز کسی رازی را در دل نهان نمی‌کند، مگر این که در لابه‌لای سخنان

ناآگاه و صفحه صورتش آشکار می‌شود.

آسمان و زمین و تمام موجوداتی که در آن هستند، به طور صریح به یگانگی پروردگار در تربیت و مدیریت این جهان شهادت می‌دهند و او را از هر نقص و عیبی منزّه می‌دارند. پس می‌توان گفت که آسمان و زمین خدا را تسبیح می‌گویند.

تمام موجودات، وجود خود را درک می‌کنند و می‌خواهند احتیاج و نقص وجودشان را که احاطه‌شان کرده و با غنا و کمال پروردگار کامل می‌شود، اظهار نمایند. پس هیچ موجودی نیست، مگر آن که درک می‌کند که پروردگاری غیر از خدای تعالی ندارد. پس پروردگار را تسبیح نموده و از داشتن شریک و یا هر عیبی منزّه می‌دارد.

بنابراین به خوبی روشن می‌شود که تسبیح تمامی موجودات، حقیقی و گفتاری است و به صورت زبان حال نیست؛ چنان که برخی گفته‌اند:

چیزی که هست، گفتاری بودن لازم نیست حتماً با الفاظ شنیدنی و قراردادی باشد. هر موجودی با وجودش و آنچه مربوط به وجودش می‌باشد و با ارتباطی که با سایر موجودات دارد، خدا را تسبیح می‌کند و بیانش این است که پروردگار من منزّه‌تر از این است که بتوان نسبتِ شریک و یا نقص به او داد.^۲

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۶.

۲. المیزان، طباطبائی، ج ۱۳، ص ۱۰۸-۱۱۱.

قرآن کریم می‌فرماید: «عالم هستی، یک پارچه زمزمه و غوغاست. هر موجودی به نوعی به حمد و ثنای حق مشغول است و غلغله‌ای خاموش در پهنه عالم هستی طنین افکنده که بی‌خبران توانایی شنیدن آن را ندارند؛ اما عالمانی که قلب و جانشان به نور ایمان زنده و روشن است، این صدا را از هر سوبه خوبی به گوش و جان می‌شنوند».^۱ به گفته شاعر:

گر تو را از غیب چشمی باز شد	با تو ذرات جهان هم راز شد
نطق آب و نطق خاک و نطق گل	هست محسوس حواس اهل دل!
جمله ذرات عالم در نهان	با تو می‌گویند روزان و شبان
ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم	باشما نامحرمان ما خامشیم
از جمادی عالم جان‌ها روید	غلغل اجزای عالم بشنوید
فاش تسبیح جمادات آیدت	و سوسهٔ تاویل‌ها نربایدت ^۲

تسبیح خداوند در روایات

در روایات پیامبر ﷺ و ائمه اهل بیت علیهم‌السلام، تعبیرات جالبی در این زمینه دیده می‌شود؛ از جمله:

– یکی از یاران امام صادق علیه‌السلام می‌گوید: از تفسیر آیه «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبِيحُ بِحَمْدِهِ» پرسیدم. امام علیه‌السلام فرمود: «كُلُّ شَيْءٍ يَسْبِيحُ بِحَمْدِهِ وَإِنَّا لَنَرِي أَنْ تَنْقُضَ الْجِدَارَ هُوَ تَسْبِيحُهَا»^۳ آری هر چیز تسبیح و حمد خدا می‌گوید حتی هنگامی که دیوار می‌شکافد و صدایی از آن به گوش می‌رسد آن نیز تسبیح است».

– روزی پیامبر ﷺ به یکی از زنان خود فرمود: این دو لباس مرا بشوی. عرض کرد: ای رسول خدا! دیروز شستم. پیامبر فرمود: «أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الثَّوْبَ يَسْبِيحُنَا»

۱. تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ج ۱۲، ص ۱۳۳-۱۳۴.

۲. مثنوی، مولانا، دفتر اول، ص ۸۶ و دفتر سوم، ص ۲۲۷.

۳. تفسیر نور الثقلین، العروسی الحویزی، ج ۳، ص ۱۶۸.

فَإِذَا تَسَخَّ أَنْتَقَطَعَ تَسْبِيحُهُ^۱ آیا نمی‌دانی که لباس انسان نیز تسبیح خدا را می‌گوید و هنگامی که چرک و آلوده شود، تسبیح آن قطع می‌شود».

تسبیح هر چیز، انسان را به این حقیقت می‌رساند که تسبیح نکردن یا نافرمانی از خدای عز و جل، نه تنها سرپیچی از امر اوست بلکه استثنا و موردی نادر از قوانین طبیعت و حرکت و رفتار آن است.^۲

آغاز شدن سوره با تسبیح و تنزیه خدا از هر نقص، برای این است که در این سوره سخن از بدی‌ها و توبیخ مؤمنان به میان آمده که چرا چیزی می‌گویند که خود عمل نمی‌کنند و آن‌گاه تهدیدشان کرده که اگر به خود نیایند، دچار خشم پروردگار شده و خدا دل‌های تبه‌کاران را منحرف می‌کند.^۳

معنای عزت و حکمت الهی

عزت در لغت یعنی شکست‌ناپذیری و حالتی است که مانع شکست انسان می‌شود. این واژه در اصل از «أَرْضٌ عَزَازٌ» یعنی زمین محکم و نفوذناپذیر گرفته شده است.^۴ پس صلابت، اصل در معنای عزت است که با توجه به این معنا، این واژه در معانی دیگری به کار رفته است؛ برای مثال به کسی که قاهر است و مقهور نمی‌شود، عزیز گفته‌اند: «يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ» (یوسف: ۸۸) هم چنین به معنای غلبه آمده است: «وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ» (ص: ۲۳). این لغت در بلندی و اوج امری به کار می‌رود که به سختی به دست می‌آید: «وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ» (فصلت: ۴۱). هم چنین در مطلق صعوبت و سختی به کار رفته: «عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا

۱. الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۸۵.

۲. تفسیر هدایت، ج ۱۵، ص ۳۷۳.

۳. المیزان، ج ۱۹، ص ۲۴۸.

۴. المفردات، ص ۵۶۳.

عَنْتُمْ» (توبه: ۱۲۸). در جایی نیز به معنای غیرت و حمیت آمده است: «بَلِ
الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ» (ص: ۲).

عزت به معنای اول، یعنی چیزی قاهر باشد و نه مقهور، یا غالب باشد و شکست ناپذیر. این صفت مختص خداوند عز و جل است؛ چون غیر از او، دیگران در ذات فقیر و در نفس ذلیل هستند و مالک چیزی نیستند که به نفع آنان باشد، مگر آن که خدا به آنان ترحم کند و سهمی از عزت به آن‌ها بدهد؛ چنان که درباره مؤمنان می‌فرماید: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ» (منافقون: ۸)؛ عزت، خاص خدا و رسول خدا و مؤمنان است.^۱

معنای حکمت

عمل ما به اراده و خواست مابستگی دارد و اراده عمل، وقتی در ما پیدا می‌شود که ما بدانیم آن عمل سبب کمال می‌شود و نفع آن از ضررش بیشتر است. این آگاهی ما را وادار به انجام دادن عمل می‌کند و ما آن را غایت و غرض فاعل از فعل می‌نامیم که هیچ فعلی بدون غایت ممکن نیست.

مصلحت نیز به همین معناست که فعلی از افعال، طوری باشد که انجام دادن آن مشتمل بر خیر باشد. پس به تعریف عقلای عالم، مصلحت، باعث و محرک فاعل در انجام کاری است و باعث می‌شود که فاعل، فعل را خوب و بی‌عیب انجام دهد؛ در نتیجه سبب می‌شود که فاعل در فعلش حکیم باشد؛ چون اگر آن نباشد، فعل لغو و بی‌اثر می‌شود.

مصلحت مذکور به این ترتیب است که پیش از آن که فعلی را انجام دهیم، صورتی علمی و ذهنی از نظام حاکم در خارج و قوانین کلی و جاری در آن نظام و اصول منتظم و حاکمی در نظر گرفته‌ایم که حرکات را به سوی غیایاتش و

۱. المیزان، ج ۱۷، ص ۲۲.

افعال را به سوی اغراضش سوق می‌دهد. هم‌چنین از راه تجربه، روابطی میان اشیای عالم به دست آورده‌ایم و جای هیچ تردیدی نیست که این نظام علمی، تابع نظام خارجی و مترتب بر آن است.

از این رو حکمت زمانی صفت فاعل می‌شود که فعل او با نظام علمی او منطبق و نظام علمی‌اش درست از نظام خارجی گرفته شده باشد. معنای مشتمل بودن فعل او بر مصلحت این است که فعلش با صورت علمی‌ای مطابق باشد که از خارج در ذهن او ترسیم شده است.

البته این مطلب در افعالی درست است که منظور از آن فعل، مطابقت با خارج باشد؛ مانند افعال ارادی ما؛ اما افعالی که خود خارج است؛ مانند افعال خدای تعالی، نفس و عین حکمت است، نه این که در صورتی حکمت شود که مطابق با چیز دیگری باشد؛ بنابراین وقتی می‌گوییم فعل خدا مشتمل بر مصلحت است، معنایش این نیست که تابع مصلحت باشد که مصلحت خداوند را بر انجام آن دعوت و وادار کرده باشد.

غیر از خدای تعالی هر فاعل دیگری، مسئول در فعل خود است که چرا چنین کردی؟ اما چنین سؤالی درباره خدای تعالی هیچ موردی ندارد؛ چنان که آیه قرآن می‌فرماید: «لَا يَسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ» (انبیاء: ۲۳)؛ در آنچه [خدا] انجام می‌دهد چون و چرا راه ندارد، و [لی] آنان [انسان‌ها] سؤال خواهند شد. چون فعل خدا همان نظام خارجی است که هر حکیمی فعل خود را با آن تطبیق می‌دهد.^۱

معنای عزیز و حکیم

با توجه به این که در آیات بعدی سخن از جهاد و قتال در برابر دشمنان است، سخن از عزت و حکمت پروردگار در آیه نخست، بایستی متناسب با این

۱. المیزان، طباطبایی، ج ۱۴، ص ۲۷۱-۲۷۲.

روی کرد باشد. در واقع این که خداوند تمامی قدرت‌ها را در هم می‌شکند و هیچ قدرتی نیست که او را شکست دهد و او حکیم است؛ یعنی فعل او متقن و محکم است؛ به گونه‌ای که هیچ امری فعل او را فاسد و تباه نمی‌کند. در میدان‌های جهاد این گونه متجلی می‌شود که یاری پیروزمندان او به مؤمنان، نمودار پیروزمندی و تسلط اوست و آن گاه حکمتش جلوه گر می‌شود که فقط یاور کسی است که خداوند را یاری و از راه او پیروی کرده باشد. پس پیروزی را نصیب او می‌کند.^۱

پیام‌ها

۱. در بینش اسلامی، تمام هستی دارای شعور است و همه به تسبیح خداوند مشغول‌اند: «سُبِّحَ لِلَّهِ مَا...».
۲. کسی سزاوار تسبیح و تقدیس است که دارای قدرت بی‌نهایت و حکمت بی‌نظیر باشد: «... وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ».^۲
۳. عزت و حکمت، فقط از آن خداوند است: «... وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ».
۴. مطالعه در موجودات هستی، راهنمای انسان به شناخت خدا و عزت و حکمت اوست: «سُبِّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ... وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ».^۳
۵. همه موجودات عالم تسبیح خداوند را می‌گویند و مؤمن هم به طریق اولی باید تسبیح الهی را به جا آورد.

قواعد

انواع جمله

جملات عربی بر دو گونه‌اند: اسمیه و فعلیه

۱. تفسیر هدایت، ج ۱۵، ص ۳۷۳؛ المیزان، طباطبایی، ج ۱۹، ص ۱۴۴.

۲. تفسیر نور، قرائتی، ج ۹، ص ۶۰۰.

۳. تفسیر راهنما، هاشمی رفسنجانی، ج ۱۹، ص ۱۳-۱۴.

جمله اسمیه جمله‌ای است که با اسم شروع شده و از دو رکن اصلی «مبتدا» و «خبر» تشکیل می‌شود؛ مانند: **اللَّهُ أَحَدٌ، اللَّهُ رَؤُفٌ.**
جمله فعلیه جمله‌ای است که با فعل شروع شده و از دو رکن اصلی «فعل» و «فاعل» تشکیل می‌شود؛ مانند: **صَدَقَ اللَّهُ، صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ.**

تمرین

۱. جملات زبان عربی به چند گونه‌اند؟ هر کدام را توضیح دهید.
 ۲. در آیه اول سوره صف جملات فعلیه و اسمیه را مشخص کنید.
 ۳. در آیات زیر جملات فعلیه و اسمیه را مشخص کنید:
- الف. «**جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا.**» (اسراء: ۸۱)
- ب. «**سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ.**» (یوسف: ۹۸)

درس سوم:

گشتار بدون شمال

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ * كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ. (صف: ۲ و ۳)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا سخنی می‌گویید که عمل نمی‌کنید؟
نزد خدا بسیار موجب خشم است که سخنی بگویید که عمل نمی‌کنید.

شأن نزول

شأن نزول‌های متعددی ذکر شده است که عبارت‌اند از:

۱. جمعی از مؤمنان بودند که می‌گفتند: پس از این هر وقت با دشمن روبه‌رو شویم، پشت به آنان نخواهیم کرد و فرار نمی‌کنیم؛ ولی به گفته خود وفا نکردند و در روز احد فرار کردند؛ تا آن جا که پیشانی پیامبر ﷺ و دندان‌های مبارک او شکسته شد؛

۲. هنگامی که آیاتِ ثوابِ شهدای بدر نازل شد، جمعی از صحابه گفتند: حال که چنین است مادر جنگ‌های آینده، تمام نیروی خود را به کار خواهیم گرفت؛ ولی در جنگ احد فرار کردند. بنابراین آیه نازل شد و آن‌ها را سرزنش کرد؛

۳. جمعی از مؤمنان پیش از آن که حکم جهاد نازل شود می‌گفتند: ای کاش خداوند بهترین اعمال را به ما نشان می‌داد تا عمل کنیم. چیزی نگذشت که خداوند به آن‌ها خبر داد که «بهترین اعمال ایمان خالص و جهاد است»؛ اما آنان از این خبر خوشنود نشدند و سستی کردند؛ از این رو آیه نازل شد و آن‌ها را سرزنش کرد.^۱

پرهیز از گفتار بدون عمل

قرآن کریم در این سوره، پس از اشاره به مسئله تسبیح و زمینه‌سازی برای پذیرش حقایق دیگر در قلوب که مهم‌ترین آن با توجه به شأن نزول آیه و آیات بعدی، امر جهاد است، مؤمنان را به یکی از صفات رذیله اخلاقی (نفاق و دورویی) خبر می‌دهد و آنان را از این که به گفته‌های خود عمل نمی‌کنند، سرزنش می‌کند.^۲

واژه «لَمْ» در آیه دوم این سوره، مخفف کلمه «لِمَا» است و حرف «ما» در آن استفهامی و حرف «لام»، برای تعلیل است.^۳

مورد سرزنش در آیه، به دلیل سیاق و زمینه آیات بحث شده در قبل و بعد می‌فهماند که گویا بعضی از مؤمنان پیش از جنگ وعده یاری و ایستادگی داده بودند که به هیچ وجه پشت به دشمن نکنند، استقامت کنند و پا به فرار نگذارند یا از آماده شدن برای جنگ سستی نورزند و از انفاق و تهیه ابزار جنگ برای خود و دیگران مضایقه نکنند؛ ولی زمان عمل، خلاف وعده کردند، هر چند بر حسب ظاهر آیه مطلق است و در خصوص تخلف کردار از گفتار و خلف وعده و نقض عهد است؛ چون وقتی ظاهر انسان موافق باطنش نباشد، همه این

۱. مجمع البیان، طبرسی، ج ۹، ص ۴۱۷.

۲. تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ج ۲۴، ص ۶۱؛ تفسیر هدایت، ج ۱۵، ص ۳۷۳.

۳. المیزان، طباطبائی، ج ۱۹، ص ۲۴۸.

اعمال از او سر می زند؛ بنابراین هر گونه گفتار بی عمل سزاوار سرزنش است؛ چه در رابطه با ایستادگی در میدان جهاد باشد، چه در هر عمل مثبت و سازنده دیگر.^۱

برخی مفسران، مخاطب این آیات را مؤمنان ظاهری و منافقان واقعی دانسته اند؛ در حالی که خطاب «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» و تعبیر آیه های بعد نشان می دهد که مخاطب مؤمنان واقعی هستند؛ چنان که قرآن کریم پر از آیاتی است که مؤمنان را سرزنش می کند؛ به ویژه آیاتی که درباره جنگ ها و موضوع های مربوط به آن نازل شده است؛ از قبیل آیات مربوط به جنگ احد، احزاب، حنین، صلح حدیبیه و جنگ تبوک و موارد انفاق در راه خدا و امثال آن. مؤمنان صالح به این سبب صالح شدند و به درجاتی رسیدند که خدای تعالی آنان را توبیخ نمود و این گونه به تدریج آن ها را تربیت کرد. آنان از ابتدا صالح نبودند و آن درجات بلند مرتبه را از پیش نداشتند.

پس هر فردی حتی مؤمنان، به ویژه آنان که هنوز به سر حد کمال ایمان نرسیده اند، پاره ای از صفات نفاق را با خود دارند؛ مانند خلف وعده (هماهنگ نبودن گفتار و کردار) و دروغ. در این بین، تناقض میان گفتار و کردار، میان شعار و واقعیت رفتار، از بدترین ورطه هایی است که مؤمن به آن گرفتار می شود؛ زیرا این امر شخصیت او را در اجتماع شکل می دهد و اعتماد دیگران به او یا حتی اعتماد به نفس او را ضعیف می کند؛ از این رو خداوند، مؤمنان را قبل از این که کار به حد تسلط این صفات بر جوهر زندگی آنان شود و به منافقان بپیوندند، آنان را بر حذر می دارد. کاری که برای مؤمن باقی می ماند این است که بانفس خود مبارزه کند تا از تمام صفات نفاق پاک باشد.^۲

۱. المیزان، طباطبایی، ج ۱۹، ص ۲۴۸-۲۴۹؛ تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ج ۲۴، ص ۶۱-۶۲.

۲. تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ج ۲۴، ص ۶۲؛ المیزان، طباطبایی، ج ۱۹، ص ۲۴۸؛ تفسیر هدایت، ج ۱۵، ص ۳۷۳-۳۷۴.

به عبارت دیگر، موضوع سرزنش در آیه، همراهی نکردن مؤمنان در لحظه‌های دشوار و همراهی نکردن رهبر اسلامی است. وعده دادن و عمل نکردن به آن، سبب نفاق و دورویی می‌شود؛ چرا که رهبر اسلامی، تنها می‌ماند.

آثار گفتار بدون عمل

۱. خشم عظیم الهی

قرآن کریم پیامد این گونه رفتار، یعنی هماهنگ نبودن گفتار و کردار را خشم عظیم الهی می‌داند و می‌فرماید: خدای تعالی از میان اعمال انسان، بیش از همه، به شدت از این رفتار خشمگین می‌شود که چیزی بگوید و به آن عمل نکند؛ چون از نشانه‌های نفاق است؛ «كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ».

«مقت» در اصل به معنای بغض شدید به کسی است که کار قبیحی انجام داده.^۱ در جمله «كَبُرَ مَقْتًا» واژه «مقت»، با «كَبُرَ» که آن نیز دلیل بر شدت و عظمت است، توأم شده و دلیل بر خشم عظیم خدا، درباره گفتار بدون عمل است.^۲

آیه، هر گونه تخلف از عهد و وعده را شامل می‌شود؛ چه شخص چیزی بگوید که به آن عمل نمی‌کند و چه شخص به چیزی که گفته است عمل نکند؛ چرا که گاهی انسان سخنی می‌گوید که از اول تصمیم ندارد به آن عمل کند که نوعی نفاق است.

اما گاهی شخص، از ابتدا تصمیم بر عمل دارد؛ ولی موفق به انجام دادن آن نمی‌شود و یا به طور رسمی خلف وعده می‌کند که دلیل آن ضعف اراده است.

۱. المفردات، راغب اصفهانی، ص ۷۷۲.

۲. تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ج ۲۴، ص ۶۲.

این امر از رذائل اخلاقی و منافی با سعادت نفس انسانی است؛ چون خدای تعالی سعادت نفس بشر را بر این اساس قرار داده که به اختیار خود اعمال خیر انجام دهد و حسناتی کسب کند. کلید کسب این حسنات، داشتن عزم راسخ و همت والا است. اگر کسی وعده دهد ولی در عمل سست باشد، می فهمیم که شخصی سست عنصر و با اراده ای ضعیف است که از چنین انسانی امید خیر و سعادت نمی رود.^۱

آنچه زشتی نفاق را در پیشگاه خداوند بیشتر آشکار می کند این است که اگر چنین سخنی از فردی منافق سرزند، از طبیعت و سرشت اوست؛ اما کسی که مدعی ایمان باشد و سپس صفات منافقان در او مشاهده شود، بی گمان خود را در معرض خشم شدید خدا قرار خواهد داد.^۲

بی شک شدت خشم خداوند، درباره افرادی که وعده ای می دهند و به آن عمل نمی کنند، متفاوت است هرچه عظمت کاری که گفته و نکرده اند یا عهدی که بسته و شکسته اند، بیشتر باشد، افزون تر می شود. از آن جا که عهد مؤمن به پذیرش رهبری مکتبی، بزرگ ترین پیمان ها در زندگی پس از توحید است، هنگام شکستن این عهد در معرض شدیدترین نوع خشم الهی قرار می گیرد.

طبق این آیات، عجیب نیست که بگوئیم کسانی که در غدیر خم، ولایت حضرت علی علیه السلام را به زبان پذیرفتند، اما پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، آن را در عمل نقض کردند، مبعوض ترین افراد نزد خداوند و الا مرتبه هستند؛ زیرا آن رویداد، بزرگ ترین پیمانی بود که خدا و پیامبر او صلی الله علیه و آله از مؤمنان تا روز قیامت گرفتند.^۳

۱. المیزان، طباطبایی، ج ۱۹، ص ۲۴۹؛ تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ج ۲۴، ص ۶۳.

۲. تفسیر هدایت، ج ۱۵، ص ۳۷۴.

۳. همان، ص ۳۷۵.

۲. عامل حقارت و عقب‌ماندگی

زبان، ترجمان دل است و اگر راه این دو از یک دیگر جدا شود، نشانه نفاق است و می‌دانیم که انسان منافق، از سلامت فکر و روح برخوردار نیست.

به عقیده یکی از مفسران، واژه «المقت» به معنای خشم همراه با خوار شمردن و حقیر کردن است. بر این اساس می‌توان گفت عامل عقب‌ماندگی و خواری ملت‌های مسلمان، محترم نشمردن سخن، عهد‌ها و وعده‌های خودشان است؛ چرا که گفتار بدون عمل، ریشه اصلی سلب اطمینان از جامعه است. مردمی که می‌گویند و عمل نمی‌کنند، هرگز نمی‌توانند به یک‌دیگر اعتماد کنند و در برابر مشکلات هماهنگ باشند. هرگز میان آنان برادری و صمیمیت حاکم نخواهد شد و ارزش و قیمتی نخواهند داشت. کسانی که خود را خوار و حقیر می‌کنند، هیچ دشمنی از آن‌ها حساب نمی‌برد و دنیا نیز آنان را کوچک می‌شمارد.^۱

هنگامی که غارت گران لشکر شام، به مرزهای عراق هجوم آوردند و خبر به گوش حضرت علی علیه السلام رسید، سخت ناراحت شد و در خطبه‌ای با سوز دل فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ الْمُجْتَمِعَةُ أُبَدِّئُهُمُ الْمُخْتَلِفَةَ أَهْوَاؤُهُمْ كَلَامُهُمْ يَوْهِي الصُّمَّ الصَّلَابَ
وَفِعْلُهُمْ يَطْمَعُ فِيكُمْ الْأَعْدَاءُ تَقُولُونَ فِي الْمَجَالِسِ كَيْتٌ وَكَيْتٌ فَإِذَا جَاءَ الْقِتَالُ
قُلْتُمْ حَيْدِي حَيَا! ^۲

ای مردمی که بدن‌هایتان جمع و دل‌ها و افکارتان پراکنده است، سخنان
داغ شما سنگ‌های سخت را درهم می‌شکنند؛ ولی اعمال سست شما

۱. تفسیر هدایت، ج ۱۵، ص ۳۷۵؛ تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ج ۲۴، ص ۶۶.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۹.

دشمنانتان را به طمع وامی دارد. در مجالس و محافل چنین و چنان می گویند؛ اما هنگام پیکار فریاد می زنید که ای جنگ از ما دور شو! بنابراین هرگاه امت اسلامی بخواهد عزت و بزرگواری خود را باز یابد و تمدن خود را بنا کند، ناگزیر است فاصله میان آن چه می گوید و آن چه انجام می دهد را پر کند؛ به این ترتیب ارزش های خود را در جوهر زندگی اش منعکس سازد.^۱

گفتار بدون عمل در روایات

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (فاطر: ۲۸)؛ از بندگان خدا، فقط دانایانند که از او می ترسند. می فرماید:

يَعْنِي بِالْعُلَمَاءِ مَنْ صَدَّقَ فِعْلُهُ قَوْلَهُ وَمَنْ لَمْ يَصْدَقْ فِعْلُهُ قَوْلُهُ فَلَيْسَ بِعَالِمٍ.^۲

یعنی عالم، کسی است که عملش، گفتارش را تصدیق کند و هر که عملش گفتارش را تصدیق نکند، عالم نیست.

چنان که گذشت آیه ذیل، شامل هر مصداقی از گفتار بدون عمل، مانند پیمان ها و وعده ها می شود؛ بر اساس این حضرت علی علیه السلام در فرمان خود به مالک اشتر می نویسد:

...إِيَّاكَ ... أَوْ أَنْ تَعْدَهُمْ فُتِّحَ مَوْعِدُكَ بِخُلْفِكَ ... وَالْخُلْفَ يَوْجِبُ الْمَقْتَ عِنْدَ اللَّهِ وَالنَّاسِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى كِبْرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ.^۳

از این که به مردم وعده بدهی و تخلف کنی سخت بپرهیز؛ زیرا این امر موجب خشم عظیم نزد خدا و مردم خواهد شد؛ چنان که خداوند فرمود: «این باعث خشم بزرگ خداست که بگویند و عمل نکنند».

۱. تفسیر هدایت، ج ۱۵، ص ۳۷۵.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۶.

۳. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

حتی به گفته برخی، نذر را نیز شامل می‌شود. در حدیثی امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

عِدَّةُ الْمُؤْمِنِ أَخَاهُ نَذْرٌ لَا كَفَّارَةَ لَهُ فَمَنْ أَخْلَفَ فَيَخْلِفِ اللَّهُ بِدْأً وَلِمَقَّتِهِ تَعَرَّضَ وَ
ذَلِكَ قَوْلُهُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللَّهِ أَنْ
تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ.^۱

وعده مؤمن به برادرش نوعی نذر است، هر چند کفاره ندارد و هر کس خلف وعده کند، با خدا مخالفت کرده و خود را در معرض خشم او قرار داده و این همان سخن اوست که فرمود: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا چیزی می‌گویید که انجام نمی‌دهید؟ نزد خدا سخت ناپسند است که چیزی را بگویید و انجام ندهید».

بنابراین از نشانه‌های مهم مؤمنان راستین این است که گفتار و کردارشان صد در صد هماهنگ است و هر قدر انسان از این اصل دور شود از حقیقت ایمان دور می‌شود؛ از این رو رسیدن انسان به درجه یگانگی میان گفتار و کردار، از برترین درجات ایمان و از دشوارترین کارهاست که به کوششی مداوم و پیگیر نیاز دارد. جهادی که آیات پس از آن سخن می‌گویند و ما را به آن ترغیب می‌کنند، از بارزترین مصداق‌های این کوشش است، به‌ویژه آن که در سایه وحدت باشد.^۲

پیام‌ها

۱. ایمان باید با عمل و صداقت همراه باشد، و گرنه مستحق سرزنش و توبیخ است.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۶۴.

۲. تفسیر هدایت، ج ۱۵، ص ۳۷۴.

۲. پیش از این که انتقاد کنید، به بیان نقاط مثبت بپردازید. شما که ایمان دارید، چرا عمل نمی کنید؟

۳. یکی از روش های تربیت، توبیخ به جا و به موقع است؛ «لَمْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ»

۴. وفای به عهد، واجب است؛ اما خلف وعده، از گناهان کبیره به شمار می رود؛ «كَبُرَ مَقْتًا»

۵. چه زشت است که تمام هستی در حال تسبیح خداوند باشند؛ «سَبِّحَ لِلَّهِ»؛ ولی انسان با سخنان بدون عمل، خداوند را به غضب آورد؛ «كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ»

۶. گفتار بدون عمل، خطرناک است؛ «كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ». کلمات «كَبُرَ»، «مَقْتًا» و «عِنْدَ اللَّهِ»، نشان از خطرناک بودن موضوع دارد.^۱

قواعد

تمییز

تمییز اسم نکره و منصوبی است که از معنای کلمه، جمله یا شبه جمله رفع ابهام می کند. تمییز از جهت ادبی (معانی و بیان) تأثیر بیشتری بر مخاطب دارد؛ زیرا پس از یک ابهام، مخاطب آمادگی بیشتری برای شنیدن آن پیدا می کند؛

مانند: «الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ»، ابتدا عنوان می کند مؤمنان شدیدترند،

سپس می فرماید از جهت محبت به خدا.

به طور معمول پس از کلمات «أَشَدُّ»، «أَكْثَرُ»، «أَوْفَرُ» و «أَحْسَنُ...» تمییز به کار می رود؛ مانند: «قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا» که معنای تحت اللفظی آن: «بگو

۱. تفسیر نور، قرائتی، ج ۹، ص ۶۰۲.

آتش جهنم سخت و سنگین تر است از حیث سوزندگی» است. که آن را ساده‌تر معنا کرده و این گونه ترجمه می‌کنند: «بگو آتش جهنم سوزان‌تر است.»

تمرین

۱. تمیز را تعریف کنید. به طور معمول پس از چه کلماتی به کار می‌رود؟^۱
 ۲. در آیه سوم سوره صف تمیز را مشخص کنید.
 ۳. در آیات زیر تمیز را مشخص کنید:
- الف. «لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» (کهف: ۷)؛ آنان را بیازماییم که کدامشان نیکوکارترند.
- ب. «أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا» (کهف: ۳۴)؛ من از نظر مالی از تو ثروتمندترم.
- ج. «وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا» (نساء: ۸۷)؛ چه کسی در سخن از خداوند راست‌گو تر است؟

۱. معدود اعداد ده تا صد، در زبان عربی به صورت تمیز استفاده می‌شود؛ یعنی پس از اعداد ده تا صد معدود آن‌ها به صورت اسم نکره مفرد و منصوب می‌آید؛ مانند: «إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كُوكَبًا». کُوكَبًا (ستاره)، معدود عدد یازده است که به صورت تمیز (مفرد و منصوب) آمده است.

درس چهارم:

ویژگی‌های رزمندگان

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ (صف: ۴)
خداوند کسانی را دوست دارد که در راه او پیکار می‌کنند، گویی بنایی
آهنین‌اند!

رزمندگان محبوب خدا

نمونه‌ای روشن از ناهماهنگی میان گفتار و کردار، مسئله جهاد در راه خداست که موضوع اصلی و محوری سوره می‌باشد.
در آیه پیش، سخن از خشم الهی درباره کسانی بود که به آن چه می‌گویند عمل نمی‌کنند؛ ولی در این آیه که جنبه توضیح و تفسیر برای آن خشم و توبیخ را دارد، می‌فرماید: هر کس که به وعده خود عمل کند و بر سر سخن خود بایستد، خداوند او را دوست دارد. به خصوص اگر آن وعده و سخن، سخن مؤمن درباره جهاد در راه خدا باشد. سپس به آن سخن به صورتی کامل با رعایت کردن شروط شرعی آن وفا کند؛ در این صورت بی‌گمان، فرد، گروه یا امت، به گونه‌ای ویژه مورد محبت خدا واقع می‌شوند.

نظر لطف و دوست داشتن خداوند، به معنای دادن توفیق و کرامت از جانب او، به شایستگان محبتش در دنیا و آخرت و هم چنین یاری رساندن به ایشان است.

بنابراین خداوند از میان مؤمنان، مجاهدانی را دوست دارد که چون کوه ایستادگی می‌کنند و از آنان که وعده یاری و پایداری می‌دهند، ولی پایداری نمی‌کنند و فرار می‌کنند خشمگین خواهد بود.^۱

قرآن کریم در آیات دیگر برای ارائه شاخص در این زمینه، جهاد در راه خدا با اموال و جان‌ها را نشانه و شاخص مؤمنان واقعی می‌داند و می‌فرماید:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ. (حجرات: ۱۵)

در حقیقت، مؤمنان کسانی‌اند که به خدا و پیامبر او گرویده و [دیگر] شک نیاورده و با مال و جان‌شان در راه خدا جهاد کرده‌اند. اینانند که راست‌کردارند.

آیه کریمه، سه نشانه یا شاخص بارز را برای مؤمنان ارائه می‌دهد:

۱. داشتن ایمان؛ و تردید و دودلی نداشتن در مسیر اسلام؛

۲. جهاد با مال در راه خداوند؛

۳. از همه برتر، جهاد با نفس (جان‌ها).

به این ترتیب اسلام به سراغ روشن‌ترین نشانه و شاخص رفته است: ایستادگی و ثبات قدم، شک و تردید نداشتن و ایثار مال و جان. چگونه ممکن است ایمان در قلب راسخ نباشد، در حالی که انسان در راه محبوب از بذل مال و جان مضایقه نمی‌کند؟

بر این اساس در پایان آیه می‌افزاید: «أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ»؛ چنین کسانی راستگو هستند» و روح ایمان در وجودشان موج می‌زند.

۱. المیزان، طباطبائی، ج ۱۹، ص ۲۴۹؛ تفسیر هدایت، ج ۱۵، ص ۳۷۶.

این معیار را قرآن برای شناخت و جدا کردن «مؤمنان راستین» از دروغ‌گویان (منافقان) بیان کرده که برای هر عصری روشن و گویاست. این معیار، برای نشان دادن ارزش ادعای کسانی است که همه جادام از اسلام می‌زنند و خود را طلب‌کار پیامبر ﷺ و ولی می‌دانند، ولی در عمل آن‌ها کمترین نشانه‌ای از ایمان و اسلام دیده نمی‌شود.

در مقابل، کسانی هستند که نه تنها ادعایی ندارند، بلکه همواره خود را مقصر می‌شمردند و پیوسته در میدان ایثار، از همه پیشگام‌ترند.^۱

ویژگی‌های رزمندگان

در آیه مبارکه، رزمندگان با دو ویژگی «فِي سَبِيلِهِ؛ در راه خدا» و «صَفَاكَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ؛ با اتحاد و انسجام کامل همانند سدی فولادین» معرفی شده‌اند که بیان‌گر این نکته است که نفس جهاد مطرح نیست، بلکه جهادی محبوب خداست که این دو ویژگی را داشته باشد.

«صف» در اصل، معنای مصدری دارد و به معنای قرار گرفتن چند چیز در خطی مستقیم است؛^۲ برای مثال این واژه این‌جا معنی اسم فاعل را دارد و حال منصوب است.^۳

«بنیان» به معنای بنا و ساختمان است و «مرصوص» از ماده «رصاص» به معنای سرب است. از آن‌جا که گاه برای استحکام بنا، سرب را آب می‌کردند و لابه‌لای قطعات ساختمان می‌ریختند تا فوق‌العاده محکم و یک‌پارچه شود، به هر بنای محکمی «مرصوص» اطلاق می‌شود. پس مرصوص به معنای

۱. تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ج ۲۲، ص ۲۱۲-۲۱۳.

۲. التحقيق في كلمات القرآن الكريم، حسن مصطفوی، ج ۶، ص ۲۵۳.

۳. المیزان، طباطبائی، ج ۱۹، ص ۲۴۹؛ تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ج ۲۴، ص ۶۴.

ساختمانی است که بار صاص محکم کاری شده و در مقابل عوامل تخریب‌کننده مقاوم است.^۱

منظور این است که مجاهدان راه حق، در برابر دشمن، یک‌دل، یک‌جان، مستحکم و استوار بایستند. گویی همه یک واحد به هم پیوسته‌اند که هیچ شکافی در میان آنان نیست.

مفاد آیه می‌گوید: خداوند کسانی را دوست دارد که در راه او می‌جنگند، نه کسانی که فقط شعار جهاد می‌دهند و بس. جهاد، قله و سقف عمل صالح است که مؤمن با جهاد در راه پروردگارش، خود را در معرض خطرهای گوناگونی قرار می‌دهد. دوست‌داران خدا، برای رسیدن به مصحلت‌ها و خواش‌های مادی خود، نمی‌جنگند، بلکه با اخلاص و برای تحقق هدف‌های شریف آن، به گونه‌ای ناب، فقط و فقط در راه حق پیکار می‌کنند؛ از این رو کمترین کینه‌ای میان آنان و کوچک‌ترین رخنه‌ای در جبهه یگانه ایشان نمی‌بینی؛ زیرا آنان چنان که خدا توصیف کرده است در یک صف ایستاده‌اند؛ «صَفَاکَآهُمْ بُنِیَانٌ مَّرْصُوصٌ»^۲

از مهم‌ترین عوامل پیروزی در برابر دشمنان، انسجام و به هم پیوستگی صفوف میدان نبرد است. نه تنها در نبردهای نظامی که در نبرد سیاسی و اقتصادی نیز جز از طریق وحدت کاری ساخته نیست. عامل وحدت در صفوف است که باعث نفوذناپذیری دشمن می‌شود.

قرآن، در حقیقت دشمنان را به سیلاب ویران‌گری تشبیه می‌کند که فقط می‌توان آن‌ها را با سدّی فولادین مهار کرد. تعبیر بُنِیَانٌ مَّرْصُوصٌ، جالب‌ترین تعبیر در این زمینه است. در یک بنا یا سدّی بزرگ، هر کدام از اجزا نقشی دارند؛

۱. همان.

۲. تفسیر هدایت، ج ۱۵، ص ۳۷۶.

ولی این نقش در صورتی مؤثر است که هیچ‌گونه فاصله و شکافی میان آن‌ها نباشد و چنان متحد گردند که گویی یک واحد هستند. همه تبدیل به دست و مُشتی محکم و بزرگ شوند تا فرق دشمن را در هم کوبند. افسوس که امروزه این تعلیم بزرگ اسلام فراموش شده است و جامعه بزرگ اسلامی نه تنها شکل **بُنْیانِ مَرْصُوص**^۱ ندارد، بلکه به صفوف پراکنده‌ای تبدیل شده که مقابل هم ایستاده‌اند و هر کدام هوایی در سر و هوسی در دل دارند.

البته آیه به این معنا نیست که هیچ اختلافی میان مؤمنان وجود ندارد؛ زیرا وجود اختلاف طبیعی است؛ ولی این اختلاف، تبدیل به مبارزه میان آنان نمی‌شود و هنگام نبرد بر ضد دشمن، به طور کامل از میان می‌رود. مؤمنان در بوته وحدت و یگانگی ذوب می‌شوند که امتی یگانه و یکپارچه شوند تا دشمنان راه نفوذ و نقطه ضعفی نیابند.

باید توجه داشت که وحدت صفوف با گفتار و شعار به دست نمی‌آید و نیاز به «وحدت در هدف»، «وحدت در عقیده» و «وحدت در عمل» دارد. دست‌یابی به این مقصود، بدون خلوص نیت، معرفت واقعی، تربیت صحیح اسلامی و احیای فرهنگ قرآن ممکن نیست؛ بنابراین اگر خدا رزمندگانی را دوست دارد که همچون بنیان مرصوص‌اند، پس جمعیت پراکنده را دشمن می‌دارد.^۱

امیر مؤمنان علی (ع) هنگامی که در جنگ صفین یاران خود را آماده پیکار می‌کرد، فرمود:

خداوند عزوجل، شما را به این وظیفه راهنمایی کرده است ... و فرمود:
«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يقاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيانٌ مَرْصُوصٌ»؛ بنابراین
 صفوف خود را همچون ساختمانی آهنین محکم کنید. آن‌ها که زره

۱. تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ج ۲۴، ص ۶۵-۶۶؛ تفسیر هدايت، ج ۱۵، ص ۳۷۷.

پوشیده‌اند مقدم شوند و آنان که زره ندارند، پشت سر قرار گیرند. ندان‌ها را محکم به هم بفشارید... و در برابر نیزه‌ها در پیچ و خم باشید که برای رد کردن نیزه دشمن مؤثرتر است. به انبوه دشمن خیره نگاه نکنید تا قلبتان قوی‌تر و روحتان آرام‌تر باشد. سخن کمتر بگویید که سستی را دور می‌کند و با وقار شما مناسب‌تر است. پرچم‌های خود را کج نکنید و آن‌ها را از جاکتان ندهید و جز به دست دلیران نسپارید.^۱

پیام‌ها

۱. در تربیت، قهر و مهر هر دو لازم است. در آیه پیش، سخن از قهر الهی بود و این جاسخن از مهر اوست: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ...»
۲. برای بازداشتن از کار ناپسند انداز لازم است: «لَمْ يَقُولُونَ... كُبرَ مَقْتًا»؛ ولی واداشتن به کار نیک، تشویق لازم دارد: «يُحِبُّ الَّذِينَ يِقَاتِلُونَ».
۳. جلب رضایت و محبت خداوند، والاترین تشویق برای مؤمنان است؛ حتی برتر از بهشت و امثال آن: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ...»
۴. کارهای سخت، انگیزه قوی لازم دارد و بهترین انگیزه، محبوب خدا شدن است: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يِقَاتِلُونَ»
۵. مؤمنان مجاهد، دوستان خداوند هستند و در راه او جهاد می‌کنند: «يِقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ» خداوند هم آن‌ها را دوست دارد: «يُحِبُّ الَّذِينَ يِقَاتِلُونَ»
۶. در شرایط عادی، وحدت و اتحاد و دوری از تفرقه لازم است؛ ولی در برابر دشمن، صفوف مؤمنان باید متحد‌تر، نفوذناپذیر و مستحکم‌تر باشد: «صَفًّا كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ»^۲

۱. الکافی، کلینی، ج ۵، ص ۳۹.

۲. تفسیر نور، ج ۹، ص ۶۰۳.

قواعد

حال

حال، معادل قیدِ حالت در زبان فارسی است و حالت فاعل یا مفعول را توضیح می‌دهد.

حال به طور معمول مفرد است؛ مانند: «فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا» (قصص: ۲۱)؛ از آن شهر خارج شد در حالی که ترسان بود.

خائف، حالت فاعل را نشان می‌دهد و منصوب است.

ممکن است چند حال مفرد برای یک فاعل یا مفعول بیاید؛ مانند: «ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً» (فجر: ۲۸)؛ به سوی پروردگارت بازگرد؛ در حالی که خشنود و پسندیده‌ای. راضیه و مرضیه، هر دو حال مفرد هستند.

تمرین

۱. حال را تعریف کنید. معمولاً چگونه به کار می‌رود؟

۲. در آیه چهارم سوره صف حال را مشخص کنید.

۳. در آیات زیر حال را مشخص کنید.

الف. أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ

(مائده: ۴۸)

ب. لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا (مائده: ۱۱۹)

درس پنجم:

آزار و اذیت ولی و امام

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تُؤْذُونَنِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ * وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ (صف: ۵ و ۶)

[به یاد آورید] هنگامی که موسی به قومش گفت: «ای قوم من! چرا مرا آزار می‌دهید با این که می‌دانید من فرستاده خدا به سوی شما هستم؟». هنگامی که آن‌ها از حق منحرف شدند، خداوند قلوبشان را منحرف ساخت و خدا فاسقان را هدایت نمی‌کند. و [به یاد آورید] هنگامی که عیسی بن مریم گفت: «ای بنی اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما هستم؛ در حالی که تصدیق‌کننده کتابی هستم که قبل از من فرستاده شده [تورات] و بشارت‌دهنده به رسولی که بعد از من می‌آید و نام او احمد است». هنگامی که او [احمد] با معجزه‌ها و دلایل روشن به سراغ آنان آمد، گفتند: «این سحری آشکار است».

قرآن کریم در آیات گذشته به بیان یکی از آسیب‌های جامعه ایمانی پرداخت و مؤمنان را به ناهماهنگی میان گفتار و کردار هشدار داد و آن را امری

ناپسند نزد خداوند عز و جل معرفی کرد که خشم عظیم الهی را در پی دارد. سپس به موضوع اصلی سوره پرداخت که بحث جهاد بود و دوست داشتن کسانی که میان گفتار و کردار آن‌ها هماهنگی وجود دارد و در راه خدا، صفی آهین و سدی فولادین هستند و جهاد می‌کنند را علتی دانست برای این که چرا خداوند ناهماهنگی میان گفتار و کردار را نمی‌پسندد.

قرآن کریم در این آیات به زندگی دو پیامبر بزرگ، حضرت موسی و حضرت عیسی علیه السلام و نمونه‌های روشنی از «گفتار بدون عمل» و «منسجم نبودن صفوف» در زندگی پیروان آنان اشاره می‌کند و به بیان عواقب و نتایج این نافرمانی و آزار رهبران الهی می‌پردازد و مؤمنان را از آزردن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نهی می‌کند تا مبادا به سرنوشت شوم پیروان آن پیامبران دچار شوند.

از آن جا که لازمه جهاد با صفی یگانه و مستحکم، داشتن رهبر و فرماندهی مکتبی است، باید رهبر امت از اعتبار عملی (هماهنگی گفتار با کردار) برخوردار باشد تا مردم او را بپذیرند؛ از این رو بزرگ‌ترین آسیبی که متوجه رهبری می‌شود، نافرمانی از اوست. این آسیب به حضرت موسی و حضرت عیسی علیه السلام رسید. مردم می‌دانستند که آن دو صاحب ولایت از جانب خدای سبحان هستند و فرمان‌برداری از آنان بر آن‌ها واجب است.^۱

آزار و اذیت ولی

حضرت موسی علیه السلام

بنی اسرائیل می‌دانستند که باید در برابر ولی و رهبر اسلامی حضرت موسی علیه السلام سر تسلیم فرود آورند. با وجود این آگاهی، موضع‌گیری متفاوت و متناقضی داشتند که چیزی جز نافرمانی و در پی آن آزاررسانی به رهبر الهی نبود. این امر

۱. تفسیر هدایت، ج ۱۵، ص ۳۷۷.

نمونه‌ای از دو شخصیتی بودن است که موجب خشم شدید خداوند عز و جل می‌شود. پروردگار، مسلمانان را از این صفت بر حذر داشته است و می‌فرماید: «وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تُوذُّونَنِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ؟» به یاد آورید هنگامی را که موسی به قومش گفت: ای قوم من! چرا مرا آزار می‌دهید با این که می‌دانید من فرستاده خدا به سوی شما هستم؟»

آزاری که در آیه به آن اشاره شد، ممکن است اشاره به تمام مخالفت‌ها و بهانه‌جویی‌هایی باشد که بنی اسرائیل در طول حیات حضرت موسی علیه السلام با این پیامبر بزرگ داشتند و یا اشاره به ماجرای خاص باشد که آشکارترین آن در داستان بقره آمده است. حضرت موسی علیه السلام آنان را از عواقب این انحراف بر حذر داشت؛ ولی آنان اصرار ورزیدند و به لجاجت خود ادامه دادند تا خداوند هدایت را از آنان برگرفت.^۱ هم‌چنین ماجراهای دیگری مانند جریان بیت المقدس که به حضرت موسی علیه السلام گفتند ما حاضر نیستیم وارد این شهر شویم و با عمالقه که جمعی نیرومند و جبارند بجنگیم. تو و پروردگارت بروید و آن‌جا رافتح کنید تا ما وارد شویم! همین امر سبب شد که سالیان دراز در وادی تیه بمانند و طعم تلخ ادعاهای واهی و سستی در امر جهاد را بچشند.^۲

ولی با توجه به آن‌چه در آیه ۶۹ سوره احزاب وارد شده، به نظر می‌رسد که این آزار و اذیت اشاره به نسبت‌های ناروایی دارد که به حضرت موسی علیه السلام می‌دادند و خداوند آن حضرت را از آن مبرا ساخت. در این آیه می‌خوانیم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّاهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید همانند کسانی نباشید که موسی را آزار دادند و خداوند او را (از آن‌چه در حق او می‌گفتند) مبرا ساخت».^۳

۱. بقره: ۶۷-۷۱.

۲. مانند: ۲۴.

۳. تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ج ۲۴، ص ۷۰-۷۱؛ تفسیر هدایت، ج ۱۵، ص ۳۷۸.

این نسبت ها بسیار بود گاه او را متهم به قتل برادرش هارون کردند و گاه (العیاذ باللّٰه) به روابط نامشروع با زنی بدکار (توطئه ای که از طرف قارون حیلہ گر چیده شده بود تا زیر بار فرمان زکات نرود). هم چنین او را متهم به سحر و جنون و یا پاره ای از عیوب جسمانی می کردند که شرح آن در آیه ۶۹ سوره احزاب آمده است.^۱

مؤید دیگر این احتمال که بنی اسرائیل به حضرت موسی ﷺ و امت اسلام به رسول خدا ﷺ تهمت زده بودند،^۲ این آیه است که خدای تعالی در همان سوره احزاب به پاره ای از مصادیق آزار و اذیت زبانی و عملی اشاره کرده و می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرٍ
 نَاطِرٍ إِنَّمَا هِيَ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنَسِينَ
 لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذَى النَّبِيُّ... وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ
 وَرَاءِ حِجَابٍ... وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنْكِحُوا زَوَاجَهُ مِنْ
 بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا. (احزاب: ۵۳)

ای کسانی که ایمان آورده اید! در خانه های پیامبر داخل نشوید مگر به شما برای صرف غذا اجازه داده شود. در حالی که [قبل از موعد نیایید و] در انتظار وقت غذا ننشینید؛ اما هنگامی که دعوت شدید داخل شوید و وقتی غذا خوردید پراکنده شوید و [بعد از صرف غذا] به بحث و صحبت ننشینید. این عمل، پیامبر ﷺ را ناراحت می کند... و هنگامی که چیزی از وسایل زندگی را [برای عاریه و امانت] از آنان [همسران پیامبر ﷺ] می خواهید، از پشت پرده بخواهید... و شما حق ندارید رسول خدا ﷺ را

۱. ر.ک: تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ج ۱۷، ص ۴۴۴-۴۴۶.

۲. در حالی که آیه مورد بحث به مسلمانان می فرماید: مانند بنی اسرائیل نباشید.

آزار دهید و نه هرگز همسران او را بعد از او به همسری خود درآورید که این کار نزد خدا بزرگ است.^۱

چگونه ممکن است کسی مدعی ایمان به پیامبر باشد و او را رهبر و ولی خود بداند، و چنین نسبت‌هایی به او بدهد؟ آیا این روشن‌ترین نمونه جدایی گفتار از کردار نیست؟

حضرت عیسی علیه السلام

آیه بعد، به موضوع رسالت حضرت عیسی علیه السلام و کارشکنی و تکذیب بنی اسرائیل در مقابل او اشاره می‌کند. این آیه به دو مطلب می‌پردازد: نخست به اصل دعوت حضرت عیسی علیه السلام می‌پردازد که ایشان فرستاده الهی است و ادعایی جز رسالت الهی، آن هم در مقطع خاصی از زمان ندارد: «وَلِذَٰلِكَ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ» این مطلب بیان می‌کند که آن‌چه به او درباره الوهیت یا فرزند خدا بودن بسته‌اند، همه دروغ است.

این جمله در واقع به منزله زمینه‌چینی برای مطلب بعدی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاده‌ای معرفی کند که حضرت عیسی علیه السلام به آمدنش بشارت داده است. او کسی است که خدای تعالی او را به هدایت و دین حق گسیل داشته و دین او نوری است که مردم با آن راه سعادت را می‌یابند.

بنابراین بر مؤمنان واجب است با این که می‌دانند او فرستاده خدا به سوی آنان است، آزارش ندهند، بلکه یاری‌اش کنند و در راه پروردگارشان و برای احیای دین او و نشر کلمه توحید جهاد کنند.

رسالتی که از طرف خدا برای قوم بنی اسرائیل آورده، شامل دو بخش است:

۱. المیزان، طباطبائی، ج ۱۹، ص ۲۵۰.

۱. وحدت و پیوستگی رسالت الهی

ابتدا تصدیق پیامبر و کتاب پیش از خود که حضرت موسی علیه السلام و تورات بود؛ «مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيِ التَّوْرَةِ» و این که دعوتش مغایر با دین تورات و مناقض با شریعت آن دین نیست.^۱

قرآن بر وجود خط یگانه در رسالت های پیامبران، بر زبان پیامبر خدا، عیسی بن مریم علیه السلام تأکید می کند که او امتداد رسالت های پیامبران را تشکیل می دهد؛ بنابراین حضرت موسی علیه السلام پیش از او بوده و حضرت محمد صلی الله علیه و آله بعد از او خواهد آمد و ایشان صفی یگانه اند. این گونه شایسته است که مسیر مؤمنان به یک دیگر بپیوندند و زیر لوای پیامبری و رهبری کسی قرار گیرند که آن را حمل می کند.

از این رو تناقضی میان رسالت ها و رهبری های الهی وجود ندارد، بلکه یکی دیگری را تکمیل می کند. پس حضرت عیسی علیه السلام مصداق ارزش هایی است که تورات آورده است و رسالت او آن را تصدیق می کند؛ ولی مراد توراتی نیست که اکنون در دست مردم است؛ زیرا این تورات تحریف شده و خواهش ها و هواهای یهودیانی به آن اضافه شده که فرهنگ نژادی را در آن ریخته و گنجانده اند.^۲

هم چنین در این آیات، بعد از حکم کلی پرهیز از گفتار بدون عمل و وحدت در صفوف، به زندگی دو تن از پیامبران الهی و نافرمانی پیروان آنان و دچار شدن آنان به عواقب شوم اشاره شده است که نشان می دهد رسالت الهی امری واحد و پیوسته است و ایمان به هر پیامبر و فرق نگذاشتن میان فرستادگان الهی، لازمه ایمان واقعی است؛ «... وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ

۱. همان، ص ۲۵۱-۲۵۲.

۲. تفسیر هدایت، ج ۱۵، ص ۳۷۹.

مَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ (بقره: ۲۸۵)؛ و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتاب‌ها و فرستادگان ايمان آورده‌اند [و گفتند]: میان هیچ کدام از فرستادگان فرق نمی‌گذاریم».

۲. بشارت به آمدن پیامبر اسلام

بشارت به آمدن پیامبر اسلام ﷺ پس از خود؛ «وَمُبَشِّرًا بِرُسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ» بنابراین او حلقه اتصالی بود که امت موسی ﷺ و کتاب او را، به امت پیامبر آینده (پیامبر اسلام ﷺ) و کتاب او پیوند می‌داد.

تعبیر «بشارت» درباره خبر دادن حضرت مسیح ﷺ از ظهور اسلام و پیامبر اسلام ﷺ، اشاره لطیفی به تکامل این آیین نسبت به آیین‌های گذشته است. در توضیح مطلب بالا می‌توان گفت که بشارت، خبری است که شنونده از شنیدنش خوش حال می‌شود و معلوم است که چنین خبری خیری می‌رساند. خیری که از بعثت پیامبر ﷺ و دعوت او انتظار می‌رود این است که با پیامبری‌اش، در رحمت الهی به روی انسان‌ها باز و سعادت دنیا و آخرت با عقاید حق و اعمال صالح تأمین شود.

از طرف دیگر، بشارت آمدن پیامبری پس از پیامبری دیگر - با در نظر گرفتن این نکته که پیامبر سابق دعوتش پذیرفته و جافاده شده، و با در نظر داشتن وحدت دعوت دینی در همه انبیا - وقتی تصور می‌شود و خاصیت بشارت دارد که پیامبر دوم، دعوتی پیشرفته‌تر و دینی کامل‌تر آورده باشد؛ دینی مشتمل بر عقاید حق بیشتر و احکام عادلانه‌تر برای جامعه باشد و به سعادت بشر، در دنیا و آخرت فراگیرتر باشد، و گرنه از آمدن پیامبر دوم، چیز بیشتری عاید انسان‌ها نمی‌شود و از بشارت آمدنش خرسند نمی‌شوند.^۱

۱. المیزان، طباطبایی، ج ۱۹، ص ۲۵۲.

با این بیان روشن می شود که جمله «وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِيهِ مِنَ بَعْدِي»، هر چند از این نکته خبری نداده، اما معنایش این را می فهماند که آن چه پیامبر احمد علیه السلام می آورد، پیشرفته تر و کامل تر از دینی است که تورات دربردارنده آن است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز درجه ای بالاتر از پیامبران دیگر و سرآمد آنان است. در حقیقت آن چه حضرت عیسی علیه السلام به آن مبعوث شده، واسطه ای بین دو دعوت است.

بررسی آیات قرآن و مقایسه معارف و تعلیمات اسلام در زمینه عقاید، احکام، قوانین و مسائل اخلاقی و اجتماعی، با آن چه در کتب عهدین (تورات و انجیل) آمده است، این برتری را به وضوح نشان می دهد. در زمینه اصول عقاید، می توان به توحید اشاره کرد. توحیدی که اسلام به آن دعوت می کند و همه احکام بر اساس آن تشریع شده و بازگشت همه معارف حقیقی به آن است، بسیار دقیق می باشد.

هم چنین شرایع و قوانین عملی اسلام بر اساس توحید تنظیم شده است و به قدری دقیق که از کوچک ترین حرکات و سکنات فردی و اجتماعی انسان گرفته تا بزرگ ترین آن را در نظر گرفته، همه را متعادل کرده و از افراط و تفریط در آن ها جلوگیری نموده است. هم چنین برای هر کدام حدی معین فرموده و در عین حال، تمام اعمال بشر را بر اساس سعادت پایه ریزی کرده است.^۱

در آیه فوق، از این مطلب، سخنی به میان نیامده که این بشارت در متن کتاب آسمانی حضرت مسیح صلی الله علیه و آله بوده است یا نه؛ ولی آیات دیگر قرآن گواه بر ذکر آن در انجیل است. آیه «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ...» (اعراف: ۱۵۷)؛ آن ها که از فرستاده خدا، پیامبر امی پیروی می کنند، همان کس که صفاتش را در تورات و انجیلی که

۱. المیزان، طباطبائی، ج ۱۹، ص ۲۵۲-۲۵۳؛ تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ج ۲۴، ص ۷۳.

نزدشان است مکتوب می‌بینند...»، برخی آیات دیگر، به همین نکته اشاره کرده‌اند.^۱

در هر حال، جمعی از بنی اسرائیل به پیامبر موعود ایمان آوردند؛ اما بسیاری از آنان سرسختانه در برابر او ایستادند و حتی معجزات آشکارش را انکار کردند؛ «فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ؛ هنگامی که او [احمد] با معجزات و دلایل روشن به سراغ آن‌ها آمد، گفتند: این سحری آشکار است!» عجیب است که طایفه یهود، پیش از مشرکان عرب، پیامبر را شناخته بودند و حتی به شوق دیدار او وطن را ترک کردند و اقوامی از آن‌ها در سرزمین مدینه ساکن شدند؛ اما سرانجام بسیاری از بت پرستان پیامبر موعود را شناخته و به او ایمان آوردند؛ ولی بسیاری از یهود، بر لجاجت و نافرمانی باقی ماندند.^۲

پرسش مهمی که مطرح می‌شود این است که نام معروف پیامبر اسلام، «محمد ﷺ» است؛ در حالی که در آیه، عنوان «احمد» ذکر شده. چگونه این دو با هم سازگار است؟

در این خصوص، به ذکر نکته‌ای بسنده می‌کنیم. هنگامی که پیامبر ﷺ آیات سوره صف را برای مردم مدینه و مکه خواند و به حتم به گوش اهل کتاب نیز رسید، هیچ کس از مشرکان و اهل کتاب ایرادی نگرفتند که انجیل بشارت از آمدن احمد داده در حالی که نام تو محمد است. این سکوت، دلیلی بر شهرت این اسم نزد آن‌هاست؛ علاوه بر این جمعی از اهل کتاب از یهود و نصاری و در میان آنان علمایی از ایشان، مانند عبدالله بن سلام به آن حضرت ایمان آوردند.^۳

امام باقر (ع) می‌فرماید:

۱. المیزان، طباطبایی، ج ۱۹، ص ۲۵۳؛ تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ج ۲۴، ص ۷۴.

۲. تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ج ۲۴، ص ۷۲-۷۳؛ المیزان، طباطبایی، ج ۱۹، ص ۲۵۱.

۳. تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ج ۲۴، ص ۷۹؛ المیزان، طباطبایی، ج ۱۹، ص ۲۵۳-۲۵۴.

پیامبران، هم‌چنان آمدن محمد ﷺ را بشارت می‌دادند تا خدای تبارک و تعالی، حضرت عیسی بن مریم ﷺ را مبعوث کرد. پس او به آمدن محمد ﷺ بشارت داد و این گفته خدای تعالی است: «يَجِدُونَهُ؛ او را می‌یابند»؛ یعنی یهودیان و مسیحیان. «مَكْتُوبًا؛ نوشته»، «عِنْدَهُمْ؛ نزد ایشان»؛ یعنی صفات محمد ﷺ را در تورات و انجیل نوشته‌اند و حضرت موسی و حضرت عیسی ﷺ آمدن محمد ﷺ را بشارت دادند. هم‌چنان که پیامبران ﷺ، آمدن یک‌دیگر را بشارت داده‌اند.^۱

نکته لازم به تذکر این است که ضمیر در کلمه «جاء» به واژه «احمد» برمی‌گردد و ضمیر «هم» به بنی اسرائیل، یا به ایشان و غیر ایشان برمی‌گردد. مراد از لغت «بینات»، بشارت و معجزه قرآن و سایر معجزات نبوت است.^۲

پیامدهای نافرمانی از رهبران الهی

جمله «وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ»، اشاره دارد به نهی مسلمانان از آزار و اذیت رسول خدا ﷺ؛ چه به زبان و چه با عمل. با این آگاهی که او رسول خداست. در ادامه آیه به پیامدهای آزار و اذیت و نافرمانی از رهبر الهی می‌پردازد و به سه پیامد مهم آن یعنی انحراف قلب‌ها از حق، دچار فسق شدن و محرومیت از هدایت الهی اشاره می‌کند.

۱. انحراف از مسیر حق

نتیجه طبیعی نافرمانی از رهبر مکتبی، انحراف قلب‌ها از حق است^۳ و می‌فرماید: «فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ؛ هنگامی که آن‌ها از حق منحرف شدند، خداوند قلوبشان را منحرف کرد».

۱. تفسیر نور الثقلین، العروسی الحویزی، ج ۵، ص ۳۱۵.

۲. المیزان، طباطبائی، ج ۱۹، ص ۲۵۴.

۳. المیزان، طباطبائی، ج ۱۹، ص ۲۵۰؛ تفسیر هدایت، ج ۱۵، ص ۳۷۸.

ماده «زیغ» که کلمه «زاغوا» ماضی ثلاثی مجرد و کلمه «أزاغ» ماضی باب افعال آن است، به معنای منحرف شدن از استقامت است که لازمه‌اش انحراف از حق به سوی باطل است. منحرف کردن خداوند و الامر تبیه، یعنی رحمت خود را از صاحبان این قلوب دریغ و هدایت خود را از آنان قطع می‌کند.^۱

۲. فاسق شدن

سپس سخن از فاسقان به میان می‌آورد و کسانی که از فرمان رهبر الهی سرپیچی می‌کنند، فاسق برمی‌شمرند. «وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ»

۳. محرومیت از هدایت الهی

خداوند به هدایت ناپذیری فاسقان و محروم شدن آنان از هدایت الهی اشاره می‌کند که در واقع نتیجه انحراف قلب‌ها از حق و فاسق شدن آن پیروان است. از مجموع تعبیری که در این آیه به کار رفته است، «زاغوا»، «أزاغ»، «لا يَهْدِي» و «الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» استفاده می‌شود که هر چند هدایت و ضلالت، از ناحیه خداوند است، اما انحراف ابتدایی نبوده، بلکه زمینه‌ها و عوامل آن از ناحیه خود انسان است؛ زیرا از سویی می‌فرماید: «هنگامی که آن‌ها از حق منحرف شدند، خداوند قلوب آنان را منحرف کرد» یعنی گام نخست را آنان برداشتند. از سوی دیگر نیز می‌گوید: «خداوند قوم فاسق را هدایت نمی‌کند». بنابراین ابتدا فسق و گناهی سر می‌زند که انسان مستحق سلب توفیق و هدایت الهی می‌گردد و سپس گرفتار این محرومیت بزرگ می‌شود.^۲

۱. المیزان، طباطبایی، ج ۱۹، ص ۲۵۰؛ ر.ک: التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، حسن مصطفوی، ج ۴، ص ۳۷۱.

۲. تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ج ۲۴، ص ۷۱-۷۲.

مؤید این سخن آیه دیگری است که می‌فرماید: «يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يَضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ» (بقره: ۲۶)؛ خدا جمع فراوانی را با آن گمراه و عده کثیری را هدایت می‌کند؛ ولی فقط فاسقان را با آن گمراه می‌سازد.

این آیه به خوبی گویای این حقیقت است که گمراه کردن خدا به وسیله قرآن کریم، به سبب مجازات فاسقان است، و گرنه ساحت خدای عزوجل منزّه از آن است که شخص بی جرم را منحرف و گمراه کند.^۱

نکته‌ای که باید به آن توجه کرد این است که روی گردانی دل، دامنه گمراه‌ای را که در آن افتاده‌اند، منعکس می‌کند. پس هر قدر انحراف قلب بیشتر باشد، فاصله فرد از حق و حقیقت بیشتر است؛ تا جایی که ممکن است نور هدایت در دلش خاموش شود.^۲ در این بخش از آیه همچون بخش قبل، مسلمانان به نوعی تهدید می‌شوند؛ زیرا اذیت و آزار رسول خدا ﷺ فسقی است که چه بسا به انحراف دل‌ها می‌انجامد.^۳

در پایان، ذکر این نکته لازم است که خداوند، در این دو آیه ضمن آسیب‌شناسی جامعه مؤمنان که نافرمانی از رهبران الهی بود، به بیان پیامدهای این امر پرداخت تا در سایه آن به رهبران الهی، به‌ویژه ولی و امام جامعه اسلامی، مصونیت ببخشد.

پیام‌ها

۱. آشنایی با تاریخ بزرگان، سبب تسلی و دل‌داری است؛ «وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ

لِقَوْمِهِ... لِمَ تُؤْذُونَنِي»

۱. المیزان، طباطبایی، ج ۱۹، ص ۲۵۰.

۲. تفسیر هدایت، ج ۱۵، ص ۳۷۸.

۳. المیزان، طباطبایی، ج ۱۹، ص ۲۵۰.

۲. گاهی خودی‌ها بیش از بیگانگان مشکل‌آفرینی می‌کنند؛ «یا قومِ لِمَ تُوذُونِی»

۳. از عاطفه می‌توان برای نهی از منکر استفاده کرد؛ «یا قومِ لِمَ تُوذُونِی»

۴. اذیت یاران، نباید سبب قهر و طرد آن‌ها شود؛ «یا قومِ لِمَ تُوذُونِی»

۵. علم و آگاهی، مسئولیت‌آور است. از آگاهان انتظار می‌رود که به علم خود عمل کنند؛ «لِمَ تُوذُونِی وَقَدْ تَعْلَمُونَ...»

۶. انحراف در گفتار و رفتار که موجب آزار رهبران دینی می‌شود، مقدمه

انحراف دل، روح، شخصیت، هویت، فرهنگ و فکر انسان است؛ «لِمَ تُوذُونِی... فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ»

۷. گناه، محرومیت از هدایت الهی را به دنبال دارد؛ «وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ

الْفَاسِقِينَ»^۱

قواعد

مفعول فیه

در زبان فارسی کلمه‌ای که زمان یا مکان را بیان کند، قید زمان و قید مکان است. در زبان عربی به این کلمه در اصطلاح ظرف زمان یا ظرف مکان^۲ می‌گویند که عبارت‌اند از: یوم، صباح، غد، لیل، نهار، فوق، وراء، خلف، بین، عند، اذ، اذا و... اگر این کلمه‌ها در جمله‌های فعلیه به کار روند و زمان یا مکان فعل را در جمله بیان کنند، در اصطلاح به آن مفعول فیه^۳ می‌گویند.

۱. تفسیر نور، قرائتی، ج ۹، ص ۶۰۶ و ۶۰۹ - ۶۱۰.

۲. اصطلاح ظرف در جملات اسمیه و اصطلاح مفعول فیه در جملات فعلیه به کار می‌رود.

۳. علت این که ظروف (زمان و مکان) جزء دسته مفعول‌ها قرار گرفتند این است که از نظر اعرابی همیشه منصوب‌اند و علت این که به آن مفعول فیه گفته می‌شود این است که ضمن ترجمه کردن، حرف جر «فی» را به دنبال دارند. هنگامی که ظرف مکان با «فی» همراه باشد، دیگر ظرف نیست، بلکه مجرور به حرف جر است.

کلمات پرسشی مَتَى (کی)، أَيْنَ (کی)، ظرف زمان و مکان و مبنی هستند و اعرابشان محلی است؛ یعنی محلاً منصوب اند. واژه «إِذْ» که در قرآن کریم بسیار (۲۳۷ بار) به کار رفته است، به معنای هنگامی که، وقتی که، ظرف زمان و مفعول فیه و همواره محلاً منصوب است. گاه فعل آن در جمله می آید و گاه حذف می شود. هنگامی که فعلی در جمله نباشد، در ترکیب این واژه این گونه گفته می شود: «إِذْ»، ظرف زمان و مفعول فیه برای فعل محذوف اذْکُرْ (به یاد آور).

تمرین

۱. مفعول فیه را تعریف کنید. کلمات مفعول فیه کدام اند؟
 ۲. در آیات پنجم و ششم سوره صف، مفعول فیه را مشخص کنید.
 ۳. در آیات زیر مفعول فیه را مشخص کنید.
- الف. يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ (طارق: ۹)
- ب. وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا (اسراء: ۴۵)
- ج. نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَى إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنَّا تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا (اسراء: ۴۷)

درس ششم:

دروغ گزیرین انسان‌ها

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (صف: ۷)

چه کسی ظالم‌تر از آن است که بر خدا دروغ بسته؛ در حالی که دعوت به اسلام می‌شود؟ خداوند گروه ستم‌کاران را هدایت نمی‌کند. این آیه بار دیگر بر این حقیقت تأکید می‌کند که هدایت و ضلالت از ناحیه خداست؛ ولی مقدمات آن از ناحیه خود انسان شروع می‌شود. جمله «وَهُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ»، اشاره به این است که دعوت پیامبر ﷺ، سلامت دنیا و آخرت و نجات انسان‌ها را تضمین می‌کند؛ با این حال، چگونه انسان تیشه بر ریشه سعادت خویش می‌زند؟

علامه طباطبایی می‌نویسد: «استفهام این آیه، انکاری است و می‌خواهد سخن کفار را رد کند. آنان می‌گفتند: «هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ»؛ چون به این معناست که محمد ﷺ رسول نیست، و دینی که تبلیغ می‌کند، دین خدای تعالی نیست.

مراد از «اسلام»، دینی است که رسول اسلام ﷺ بشر را به سوی آن دعوت کرده؛ چون اساس دین، تسلیم شدن در برابر دستوراتی است که او می‌خواهد از قبیل عقاید و اعمال. بدون تردید مقتضای ربوبیت و الوهیت خداوند

والامر تبه این است که بندگان در برابر فرمان‌های او تسلیم مطلق باشند. در نتیجه دینی که اساسش تسلیم است، بدون شک دین حق است که عقل بر هر انسانی تعبد به آن را واجب می‌داند. پس گفتن این که دین سحری آشکار است، گفتاری باطل و افترای بر خداست. هم چنین روشن می‌شود که جمله «وَهُوَ يَدْعِي إِلَى الْإِسْلَامِ» در حقیقت استدلالی بر بطلان سخن کفار است و سخن مزبور، افترای بر خدای عزوجل است.

افترا، ظلمی است که عقل در ظلم بودن آن تردیدی ندارد و شرع هم از آن نهی کرده است. هم چنین اهمیت ظلم درباره اشخاصی که به ایشان ظلم می‌شود، مختلف است. اگر ظلم به فردی معمولی باشد، زشتی اش به اندازه‌ای نیست که همان ظلم، درباره خدای تعالی واقع شده باشد؛ بنابراین کسی که بر خدا افترا ببندد، ظالم‌ترین شخص است.

تفاوت افترا با کذب، در این است که کذب، مخالف راستی است و افترا، مخالف حق و درستی. به عبارت دیگر کذب، مطابقت نداشتن خبری با واقع است که گاه درباره خود گوینده است؛ یعنی شخص کاری را انجام داده و می‌گوید انجام نداده. گاه درباره دیگری است؛ یعنی کسی را به صفتی مدح کند که در او نیست که در این صورت او را دروغ‌گو می‌گویند نه مفتری.

افترا از ریشه «فَرَى» و در اصل به معنای شکافتن و قطع کردن است. افترا هم درباره کذب و دروغ به کار می‌رود هم در مورد صدق و راستی که فرد، بر اساس عقیده و علمش آن را نسبت می‌دهد؛ بنابراین افترای دروغ بر خداوند به این معناست که خلاف واقع را به ناحق به خداوند نسبت می‌دهند؛ به عنوان مثال شریکی برای او اثبات شود با این که او شریکی ندارد.^۱

۱. الفروق فی اللغة، ج ۱، ص ۱۱۶؛ التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، مصطفوی، ج ۹، ص ۷۶-۷۷؛ قاموس قرآن، ج ۵، ص ۱۷۱.

بنابراین وقتی شخصی مطلبی دروغ را به ناحق به کسی نسبت دهد، در واقع دو ظلم را در حق روا داشته است که مجموع آن‌ها شدت ظلم را نیز بیشتر می‌کند.

بنابراین، معنای آیه این است: هیچ شخصی ظالم‌تر از آن کس نیست که بر خدا دروغ می‌بندد. آن گاه که دعوت می‌شود که دین اسلام را بپذیرد، در پاسخ دین اسلام را از خدا نفی می‌کند با این که دین اسلام چیزی جز تسلیم بندگان در برابر خداوند نمی‌گوید. چنین دینی بدون شک دین خداست و خدا این ستم‌کاران و هیچ ستم‌کار دیگری را هدایت نمی‌کند.^۱

اقوام هدایت‌ناپذیر

اقوام هدایت‌ناپذیر در قرآن کریم، عبارت‌اند از:

۱. ظالمان: «وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (بقره: ۲۸۵)
۲. کافران: «وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (بقره: ۲۶۴)
۳. فاسقان: «وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» (مائده: ۱۰۸)
۴. گمراهان: «فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يَضِلُّ» (نحل: ۳۷)
۵. دروغ‌گوی کفار: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ» (زمر: ۳)
۶. اسراف‌کار بسیار دروغ‌گو: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ» (غافر: ۲۸).

ظالمان، بیشترین آمار را در میان این اقوام هدایت‌ناپذیر دارند. واژه «ظلم» و مشتقات آن نیز در بسیاری از آیات قرآن مطرح و مورد نکوهش قرار گرفته و گویای آن است که این پدیده شوم، تا چه حد زشت و مورد خشم خدا و خردمندان است. هم‌چنین پیام تمام آیات نورانی به پیروان

۱. المیزان، ج ۱۹، ص ۲۵۴.

راستین قرآن این است که تلاش کنند هرگز آلوده به ستم‌گری نشوند و آن را از دوست و دشمن، دریغ دارند.

آفریدگار جهان، تمام هستی را بر اساس عدالت آفریده. او عادل مطلق است و هرگز کمترین ستمی به آفریدگان روا نمی‌دارد: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ... (نساء: ۴۰)؛ خداوند [حتی] به اندازه سنگینی یک ذره هم ستم نمی‌کند». چون ستم‌گری زشت است، ستم‌گران را دوست ندارد: «... وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ» (هود: ۱۸)

انسان مؤمن همواره باید در مسیر عدالت گام بردارد و در محل کار، منزل و محله، به همکاران، فرادستان و فرودستان، همسر و فرزندان، هم‌شهریان، هم‌کیشان و هم‌نوعان، کمترین ستمی روا ندارد؛ چنان‌که باید به اندیشه‌های متعالی و فرهنگ و آداب و رسوم انسانی پایبند باشد. حتی حق ندارد به مواهب طبیعی، حیوان‌ها و حشره‌ها و سایر پدیده‌ها ستم روا دارد؛ چراکه هرگونه ستم‌گری، با انسانیت، شرافت، جوان‌مردی، دیانت و فضایل انسانی دیگر در تضاد است و سرشت پاک آدمی آن را بر نمی‌تابد و فرجامی جز دوزخ قهر الهی ندارد: «... أَنَا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا... (کهف: ۲۹)؛ ما برای ستم‌گران آتشی تهیه دیده‌ایم که سراپرده‌اش از هر سو بر آنان احاطه دارد».

اقسام ظلم

امام باقر^{علیه السلام} اقسام ظلم را این گونه می‌شمارد:

الظُّلْمُ ثَلَاثَةٌ ظُلْمٌ لَا يَغْفِرُهُ اللَّهُ وَظُلْمٌ يَغْفِرُهُ اللَّهُ وَظُلْمٌ لَا يَدْعُهُ اللَّهُ فَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا يَغْفِرُهُ اللَّهُ فَالشَّرْكُ بِاللَّهِ وَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي يَغْفِرُهُ اللَّهُ فَظُلْمُ الرَّجُلِ نَفْسَهُ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ وَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا يَدْعُهُ اللَّهُ فَالْمُدَايَنَةُ بَيْنَ الْعِبَادِ^۱

۱. تحف العقول، ابن شعبه حرانی، ص ۲۹۳.

ظلم سه گونه است: یکی آن که آمرزیده نمی‌شود. دیگر آن که آمرزیده می‌شود و سوم آن که خدا از آن نمی‌گذرد. نخست، شرک به خداست. دوم، ظلم به نفس یعنی گناهی بین تو و خداست. سوم، حق الناس.

اینک به توضیح هر کدام از اقسام ظلم می‌پردازیم.

۱. ظلم میان انسان و خدای تعالی، عبارت است از کوتاهی در رعایت شأن و مقام الهی و صفات جلالی و جمالی او و بزرگ‌ترین آن کفر، شرک و نفاق است که به موضوع توحید برمی‌گردند؛ بنابراین قرآن کریم، سفارش لقمان حکیم به پسرش را نقل فرمود: «إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» (لقمان: ۱۳) که در آیاتی همچون آیه مورد بحث و آیه‌هایی نظیر: «أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» (هود: ۱۸) و «وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا» (انسان: ۳۱) و در آیات دیگر آمده است.

این گونه ظلم، چون در حق دین است، از اقسام دیگر ظلم سنگین‌تر است؛ زیرا ظلم به خود بخشودنی است. ظلم به دیگران نیز در صورتی که رضایت مظلوم به دست آورده شود، بخشیده می‌شود؛ اما ظلم به دین به هیچ وجه بخشیده نمی‌شود.

از این رو افترا به خداوند متعال که بدترین ظلم معرفی شده، این است که شخص، معجزات انبیا که فعلش مختص خداست را قبول نکند و آن فعل از قدرت بشر و جن و ملک خارج است؛ ولی شخص می‌گوید سحر است و به خداوند متعال افترا می‌بندد. این معنا شامل کفار، منافقان و مشرکان می‌شود، بلکه می‌توان گفت این افترا شامل حال کسانی نیز می‌شود که در خصوص نصب خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفتند پیامبر صلی الله علیه و آله او را از طرف خود جانشین کرده؛ چون علی علیه السلام دامادش بود و خدا او را نصب نکرده است. آنان از تمام کفار

ظالم‌ترند؛ زیرا حقایق را بیشتر از آن‌ها درک کردند و با این حال پیامبر ﷺ را دروغ‌گو می‌شمارند.^۱

دقت در تعبیر **مَنْ أَظْلَمُ** (چه کسی ستمکارتر است) که پانزده بار در قرآن کریم تکرار شده، با تفاوت‌هایی در ظاهر آن‌ها وجود دارد. همین امر منشأ این سؤال شده است که مگر «ظالم‌ترین مردم» بیش از یک گروه هستند؛ توجه به این امر نشان می‌دهد که همه، بازگشت به تکذیب آیات الهی و مانع شدن مردم از راه حق است و در واقع ستمی بیشتر از این نیست که مردم را از رسیدن به برنامه‌ای بازدارند که راه خوشبختی در همه زمینه‌هاست.^۲

۲. ظلم به دیگران، یعنی ضایع کردن حقوق آنان چه در باره خودشان، چه در باره خانواده‌شان، یا اموال و آبروی آن‌ها. در آیه «وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ... إِنَّهُ لَا يَحِبُّ الظَّالِمِينَ» (شوری: ۴۰) به این مطلب اشاره شده است که سزای هر بدی، بدی‌ای همانند آن است و هر که ببخشد و اصلاح کند پاداشش با خداوند متعال است که خدا ظالمان را دوست ندارد. هر کس پس از ستم دیدن انتقام گیرد، ایرادی بر او نمی‌توان گرفت، بلکه اعتراض بر کسانی وارد است که به دیگران و مردم ستم می‌کنند و راهی جز ستم در پیش نمی‌گیرند که عذابی دردناک خواهند داشت؛ «إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ» (شوری: ۴۲)

۳. ظلم انسان به نفس خویش، ضایع کردن حدود و حقوقی است که هر فرد باید در طول حیاتش آن‌ها را رعایت کند و انجام دهد تا این که در سیر به سوی الله به کمال و ملاقات حضرت حق برسد. آیه «فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ» (فاطر: ۳۲)، اشاره می‌کند که ظلم در اثر ارتکاب گناهان حاصل می‌شود. این مطلب در آیات دیگری نیز آمده است؛ از جمله:

۱. أطیب البیان، طیب، ج ۹، ص ۱۶۶ و ج ۱۲، ص ۵۱۵.

۲. تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ج ۲۴، ص ۸۱-۸۲.

«ظَلَمْتُ نَفْسِي» (نمل: ۴۴)، «إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ» (نساء: ۶۴)، «فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ» (بقره: ۳۵) و آیه «وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ» (همان: ۲۳۱).

این اقسام ظلم، در حقیقت ظلم به نفس است؛ زیرا هر که همت به ظلم می‌گمارد، یعنی شرک، کفر و نفاق بورزد، به حق مردم تجاوز کند و یا به همسر ستم کند، به خودش ستم کرده است. پس ظالم، آغازکننده ستم از نفس خویش است؛ بنابراین خداوند متعال در موارد بسیاری می‌فرماید: «وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَٰكِن كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (نحل: ۳۳) و «وَمَا ظَلَمُونَا وَلَٰكِن كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (بقره: ۵۷).^۱

با توجه به مطالب و نکاتی که در این آیه و آیات مرتبط ارائه شد، نتیجه می‌گیریم که ظلم، از زشت‌ترین گناهان است. حتی زشتی گناهان دیگر هم، به مقدار ظلمی است که در آن‌هاست. ظلم یعنی خروج از عدالت و حد وسط. همان‌طوری که مقدار ظلم به افراد گوناگون کم و بیش است، هم‌چنین نسبت به اختلاف اشخاصی که ظلم بر ایشان می‌شود و یا اراده ظلم بر آنان شده است، اختلاف و شدت و ضعف وجود دارد؛ یعنی هر چه موقعیت و شأن بزرگ‌تر باشد، ظلم بر او زشت‌تر و بیشتر خواهد بود. معلوم است که ساحتی مقدس‌تر و منزلتی رفیع‌تر و عزیز‌تر از منزلت پروردگار و نشانه‌های دلالت‌کننده بر او نیست؛ بنابراین کسی که به ساحت پاک خداوند یا به چیزی منسوب به او ظلم روا دارد، بدترین ظالم است.

وقتی این مطلب را کنار این نکته قرار می‌دهیم که شخص هم دروغ می‌گوید و هم به ناحق آن را به دیگری نسبت می‌دهد، شدت ظلم را بیشتر درک می‌کنیم و درمی‌یابیم که چنین فردی فقط به خودش ظلم کرده است.^۲

۱. المفردات، راغب اصفهانی، ص ۵۳۷-۵۳۸.

۲. المیزان، طباطبائی، ج ۷، ص ۴۴.

پیام‌ها

۱. کسی که بشارت حضرت عیسیؑ و معجزات پیامبر اسلامﷺ را نمی‌پذیرد و همه را سحر می‌داند، مرتکب بزرگ‌ترین افترا شده و ظالم‌ترین فرد است: «سِحْرٌ مُّبِينٌ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى».
۲. افترا به انبیای الهی، افترا بر خداست.
۳. افترا بر خدا و دین خدا، بدترین نوع افتراست: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ».
۴. ظلم پس از اتمام حجت، بدترین ظلم‌هاست: «وَمَنْ أَظْلَمُ... وَهُوَ يَدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ».
۵. بدترین ظلم‌ها این است که دعوت به خیر و خیرخواهی کنی؛ ولی او با تو مقابله کند.
۶. نتیجه افترا بر خداوند، محرومیت از هدایت الهی است (هدایت‌ناپذیری): «وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ».
۷. هدایت و ضلالت به دست خداوند است، لیکن انسان زمینه‌های آن را با اختیار و اراده خود فراهم می‌کند: «لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ».^۱

قواعد

جمله حالیه

جمله حالیه، جمله‌ای است که حالت فاعل یا مفعول را توضیح می‌دهد و محلاً منصوب است؛ مانند: «وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا» (نصر: ۲)؛ تو مردم را می‌بینی؛ در حالی که در دین خدا دسته‌دسته وارد می‌شوند. جمله «يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا» حال و محلاً منصوب است.

۱. تفسیر نور، قرائتی، ج ۹، ص ۶۱۱.

اگر جمله حالیه، جمله اسمیه باشد، در ابتدای آن واو حالیه به کار می‌رود؛ مانند: «أَنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (مائده: ۵۵). واو در «وَهُمْ رَاكِعُونَ»، واو حالیه و جمله «هُمْ رَاكِعُونَ» جمله حالیه و محلاً منصوب است.

تمرین

۱. جمله حالیه را تعریف کنید. واو حالیه، در چه مورد به کار می‌رود؟
 ۲. در آیه هفتم سوره صف، جمله حالیه را مشخص کنید.
 ۳. در آیات زیر جملات حالیه را مشخص کنید.
- الف. لَا يَأْتِي تَوْنَ الصَّلَاةِ إِلَّا وَهُمْ كَسَالَى وَلَا يَنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ^۱ (توبه: ۵۴)
- ب. وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ^۲ (توبه: ۸۴)

۱. (منافقان) جز بایی میلی به نماز حاضر نمی‌شوند و جز به کراهت انفاق نمی‌کنند.

۲. چون بمیرند، بر هیچ یک از آنان نماز مکن و بر قبرشان نه ایست. اینان به خدا و رسولش کافر شده‌اند و نافرمان مُرده‌اند.

درس هفتم:

عَلَيْهِ ارَادَهُ الْهَى بِرِ تَوَطُّعِهِ هَاى دَشْمَنَان

يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ * هُوَ الَّذِي
أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ
(صف: ۸ و ۹)

آنان می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند؛ ولی خدا نور خود را کامل می کند، هر چند کافران خوش نداشته باشند. او کسی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر همه ادیان غالب سازد، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند.

تاریخ اسلام، سند زنده ای است بر تحقق عینی این پیش گویی بزرگ قرآن؛ چراکه از نخستین روز ظهور اسلام، توطئه هایی گوناگون برای نابودی آن چیده شد که عبارت اند از:

۱. مسخره کردن و اذیت و آزار دشمنان؛
۲. محاصره اقتصادی و اجتماعی؛
۳. تحمیل جنگ های گوناگون در میدان های احد، احزاب، حنین و...؛
۴. توطئه های داخلی منافقان؛

۵. ایجاد اختلاف میان صفوف مسلمانان؛^۱

۶. جنگ‌های صلیبی؛

۷. اشغال سرزمین قدس و نخستین قبله مسلمانان؛

۸. تقسیم کشور عظیم اسلامی به بیش از چهل کشور. گاه با تغییر خط و

بریدن جوانان اسلام از فرهنگ کهن خویش؛

۹. گسترش فحشا و وسایل فساد اخلاقی و انحراف عقیده میان قشرهای

جوان؛

۱۰. استعمار نظامی و سیاسی و اقتصادی و....

ولی همان‌گونه که خداوند اراده کرده بود، نور اسلام روزه‌روز در حال گسترش است و دامنه‌اش هر لحظه نسبت به گذشته وسیع‌تر می‌شود. آمارها نشان می‌دهد که جمعیت مسلمانان جهان، با وجود تلاش‌های مشترک صهیونیست‌ها، صلیبی‌ها و ماتریالیست‌های شرق رو به افزایش است. آری آن‌ها پیوسته می‌خواهند نور خدا را خاموش کنند؛ ولی خداوند اراده دیگری دارد و این یک معجزه جاودانی قرآن است.

این مضمون، دو بار در آیات قرآن مجید ذکر شده است با این تفاوت که در جایی «**يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا**» (توبه: ۳۲) آمده؛ ولی در این جا «**يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا**» می‌باشد.

راغب در مفردات، این تفاوت را توضیح می‌دهد: آیه نخست، اشاره به خاموش کردن بدون مقدمه است؛ ولی دومی اشاره به خاموش کردن با توسل به مقدمات است؛ یعنی خواه آن‌ها مقدمه‌چینی کنند یا نکنند، قادر به خاموش کردن نور الهی نیستند و برای تأکید بیشتر، با صراحت می‌گوید: «**هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ**؛ او

۱. تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ج ۲۴، ص ۸۳.

کسی است که فرستاده خود را با هدایت و دین حق فرستاده تا او را بر همه ادیان غالب کند، هر چند مشرکان کراحت داشته باشند». تعبیر به «أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ» به منزله بیان رمز پیروزی و غلبه اسلام است، زیرا این پیروزی در طبیعت هدایت و دین حق، نهفته است. اسلام و قرآن نور الهی است و نور هر جا باشد آثار خود را نشان می‌دهد و مایه پیروزی است و کراحت مشرکان و کافران نمی‌تواند سدی در این راه ایجاد کند.^۱

جالب است که این آیه نیز با مختصر تفاوتی سه بار در قرآن مجید آمده: یک بار در سوره توبه آیه ۳۳، یک بار در سوره فتح آیه ۳۸ و یک بار در سوره صف. البته این تکرار و تأکید، برای زمانی بود که هنوز اسلام در جزیره عربستان گسترش نیافته بود، چه رسد به نقاط دیگر جهان؛ اما قرآن همان وقت با تأکید فراوان بر این مسئله تکیه کرد و حوادث آینده، صدق این خبر بزرگ را ثابت نمود. سرانجام اسلام هم از نظر منطق و هم از نظر پیشرفت عملی بر مذاهب دیگر غالب شد و دشمنان را از قسمت‌های وسیعی از جهان عقب زد و جای آن‌ها را گرفت و اکنون نیز در حال پیشروی است. البته مرحله نهایی پیشروی، با ظهور حضرت مهدی علیه السلام تحقق می‌یابد که این آیات، دلیلی بر ظهور عظیم است.

مفهوم اظهار دین حق بر همه ادیان

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان در ذیل این آیه «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» می‌نویسد:

اضافه کلمه «دین» به کلمه «حق»، به طوری که گفته‌اند اضافه‌ای است بیانی؛ ولی ظاهراً این اضافه در اصل اضافه لامیه بوده و عنایت لطیفی در آن به کار رفته و آن این است که هر یک از حق و باطل برای خود دینی

دارند که مطابق اقتضای خاص آن‌ها است و خدای تعالی از بین آن دو، دین حق را پسندیده؛ برای این که خودش حق است و بدین جهت رسول خود را به ابلاغ دین حق گسیل داشته است.

کلمه «اظهار» وقتی در مورد چیزی علیه چیز دیگر استعمال می‌شود، معنای غلبه را می‌دهد. وقتی می‌گوییم دین اسلام را بر سایر ادیان اظهار داد، معنایش این است که آن را بر سایر ادیان غلبه داد و منظور از همه ادیان، همه روش‌های غیر خدایی است که در بین بشر سلوک می‌شود و این آیه، در مقام تعلیل جمله «وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ» در آیه قبلی است و معنایش این است که خدا نور خود را تمام می‌کند، برای این که خدا آن کسی است که رسول خود را با نورش گسیل داشت. نوری که همان هدایت و دین حق است تا آن را بر همه ادیان غلبه دهد، هر چند که مشرکان بت پرست نخواهند.

از این دو آیه استفاده می‌شود که دین حق، نور خدا در زمین است؛ هم چنان که این معنا از جمله «مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ...» (نور: ۳۵) نیز استفاده می‌شود.^۱

قدرت نرم یا قدرت سخت؟

چگونه اسلام بر همه ادیان پیروز می‌شود؟ درباره پاسخ این پرسش، میان مفسران گفت و گو است. برخی این پیروزی را فقط منطقی و استدلالی دانسته‌اند و می‌گویند این موضوع حاصل شده است؛ زیرا اسلام را از نظر منطق و استدلال، نمی‌توان با آیین‌های موجود مقایسه کرد.

ولی بررسی موارد استعمال ماده «اظهار» «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ...»، در آیات قرآن نشان می‌دهد که بیشتر به معنای غلبه جسمانی و قدرت ظاهری آمده

۱. المیزان، طباطبایی، ج ۱۹، ص ۲۵۵.

است؛ چنان که قرآن کریم در داستان اصحاب کهف می‌فرماید: «إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ» (کهف: ۲۰)؛ اگر آن‌ها [دقیانوس و دار و دسته‌اش] بر شما غالب شوند سنگ‌سارتان می‌کنند».

هم چنین درباره مشرکان آمده است: «كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلًّا وَلَا ذِمَّةً» (توبه: ۸)؛ هرگاه آن‌ها بر شما چیره شوند، نه ملاحظه خویشاوندی و قرابت را می‌کنند و نه عهد و پیمان را».

بدیهی است غلبه در این گونه موارد، منطقی نیست، بلکه غلبه‌ای عملی و عینی است. به هر حال صحیح‌تر این است که پیروزی و غلبه فوق‌را همه‌جانبه بدانیم؛ زیرا با مفهوم آیه که از هر نظر مطلق است سازگارتر می‌باشد؛ یعنی روزی فرامی‌رسد که اسلام هم از نظر منطق و استدلال و هم از نظر نفوذ ظاهری و حکومت، بر تمام ادیان جهان پیروز خواهد شد و همه را تحت الشعاع خویش قرار خواهد داد.

با توجه به این که در آیه هیچ‌گونه قید و شرطی نیست و از هر نظر مطلق است، دلیلی ندارد که معنی آن را محدود کنیم و این پیروزی را منطقه‌ای و محدود بدانیم که در عصر پیامبر ﷺ و یا زمان‌های پس از آن برای اسلام و مسلمانان صورت پذیرفت. پس مفهوم آیه پیروزی همه‌جانبه اسلام بر همه ادیان جهان است و معنای سخن این است که سرانجام اسلام تمام زمین را فرا خواهد گرفت و بر همه جهان پیروز خواهد شد.

اما این پیروزی امری تدریجی است که طبق روایت‌های گوناگونی که در منابع اسلامی وارد شده، تکامل این برنامه‌هنگامی خواهد بود که حضرت مهدی ﷺ ظهور کند و به برنامه جهانی شدن اسلام تحقق بخشد.^۱

۱. تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۳۷۱-۳۷۳.

چگونه نور خدا کامل می‌شود؟

صاحب تفسیر هدایت در ذیل آیه «وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»؛ و خدا کامل‌کننده نور خویش است، اگرچه کافران را ناخوش آید. «این پرسش را مطرح می‌کند که آیا نور خدای تعالی نقصی داشته که کامل شود؟ چون می‌دانیم هرگز این گونه نیست، این سؤال مطرح می‌شود که پس چرا گفته است نور خود را کامل خواهد کرد؟

ایشان این گونه پاسخ می‌دهند: نور دو کمال دارد: نخست کمالی در ذات خود؛ دوم در آن چه مربوط به انتشار آن است. نور دین، به ذات خود کامل است؛ اما با انتشار در آفاق جهان، کمال آن به همه جا می‌رسد. این امر با فروافکندن تمام حجاب‌هایی صورت می‌پذیرد که مانع پیوستن مردم به نور خداست. پس قرآن به برنامه‌ها و دستورالعمل‌هایی تفصیلی متحول می‌شود که بر زندگی حکم می‌راند و بشریت را به راه هدایت و درست سوق می‌دهد.

ایشان چگونگی این امر را این گونه شرح می‌دهند:

بدین ترتیب که عقل انسان با افزون شدن دانش او در تمام زمینه‌ها تکامل می‌یابد تا آن جا که رازهایی بیشتر از دین بر او کشف می‌شود و همگان قانع می‌شوند که این دین بی‌گمان از نزد خدا فرستاده شده، و آن گاه دین پس از آن که ضرورتی روانی و اجتماعی بود، ضرورتی عملی می‌شود. در آن هنگام است که خداوند از چهره ولی اعظم خود، مهدی این امت علیه السلام که پیامبر صلی الله علیه و آله ظهور او را در آخر الزمان وعده داده است، پرده برمی‌دارد و او زمین را پس از آن که انباشته از ظلم و جور شده است از قسط و عدل سرشار می‌کند؛ بنابراین کتاب خدا کامل است؛ ولی مردم نیازمندند که با اندیشیدن و آموختن خود را به سطح آن بالا برند تا خداوند نور خود را کامل کند.

یکی از مفسران، روایتی از پیامبر ﷺ آورده است: «بهترین قرن‌ها قرن من است؛ سپس قرن آنان که پس از این قرن می‌آیند و سپس کسانی که بعد از آنان اند تا مردمی می‌آیند که بی‌سروپایند - همج رعاع؛ مگس‌هایی خرد که کنار چشم خرنشینند -».^۱

پیام‌ها

۱. دشمن دائم در فکر خاموش کردن چراغ هدایت و نور خداست: «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ».
۲. مهم‌ترین وسیله دشمن برای مقابله با اسلام، تبلیغات است. «بِأَفْوَاهِهِمْ» البته به سرانجام نمی‌رسد.
۳. کفر و شرک، به طور یکسان از گسترش اسلام ناراضی هستند: «وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»، «وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ».
۴. آینده از آن اسلام است. «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ».
۵. فقط اسلام مکتب جاودانی است. «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ».
۶. عوامل پیروزی اسلام چند چیز است: الف. اراده و امداد الهی، «هُوَ الَّذِي»؛ ب. رهبری معصوم و لایق، «رَسُولُهُ»؛ ج. نیاز طبیعی جامعه، «بِالْهُدَى»؛ د. داشتن حقانیت، «دِينِ الْحَقِّ»؛ هـ. جامع و کامل بودن مکتب، «مُتِمُّنُ نُورِهِ».^۲

قواعد

توابع (تأکید)

«توابع» کلماتی هستند که در اعراب از کلمات پیش از خود تبعیت می‌کنند.

۱. تفسیر هدایت، ج ۱۵، ص ۳۸۷.

۲. تفسیر نور، قرائتی، ج ۹، ص ۶۱۴-۶۱۵.

کلمه‌ای که اعرابش پیرو کلمه پیش از خود باشد، تابع و کلمه پیروی شده را متبوع می‌نامند؛ مانند: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ». در این مثال «الرَّسُولَ» تابع و «الله» متبوع می‌باشد.

توابع عبارت‌اند از: ۱. تأکید؛ ۲. صفت؛ ۳. عطف نَسَق (عطف به حروف)؛ ۴. بدل؛ ۵. عطف بیان.

تأکید

تأکید تابعی است که برای مؤکد گردانیدن و تقریر متبوع خود ذکر می‌شود و از سهو و اشتباه جلوگیری می‌کند؛ مانند: «جاء سعيد سعيد» یا «جاء سعيد نفسه». تأکید بر دو قسم است: لفظی، معنوی.

در تأکید لفظی اغلب لفظ عیناً تکرار می‌شود؛ مانند: «الحق مع علی علی». در تأکید معنوی، پس از کلمات مؤکد، اسم‌های مخصوصی آورده می‌شود. این کلمات عبارت‌اند از: «نفس، عین، کل، جمیع، أجمع، عامة». کلاً و کلتاً نیز کلمات تأکید هستند؛ مانند: «جاء الجيش أجمع» و «جاء القوم أجمعون» و «إنَّ جهنم لموعدهم أجمعين» (حجر: ۴۳)

تمرین

۱. تأکید را تعریف کنید. کلمات تأکید کدام‌اند؟
 ۲. در آیه نهم سوره صف تأکید را مشخص کنید.
 ۳. در آیات زیر تأکید را مشخص کنید.
- الف. فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ (ص: ۷۳)
- ب. أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ (آل عمران: ۸۷)

درس هشتم:

پرسودترین تجارت (تجارت با خدا، تجارت پرسود)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ * تُوْمِنُونَ
بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ
كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ
مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ * وَأُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِّنَ
اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (صف: ۱۰-۱۳)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! آیا شما را به تجارتی راهنمایی کنم که شما را از عذاب دردناک رهایی می‌بخشد؟! به خدا و رسولش ایمان بیاورید و با اموال و جانهایتان در راه خدا جهاد کنید این برای شما [از هر چیز] بهتر است اگر بدانید! [اگر چنین کنید]، گناهانتان را می‌بخشد و شما را در باغ‌هایی از بهشت داخل می‌کند که نهرها از زیر درختانش جاری است و در مسکن‌های پاکیزه در بهشت جاویدان جای می‌دهد و این پیروزی عظیم است! و [نعمت] دیگری که آن را دوست دارید به شما می‌بخشد و آن یاری خداوند و پیروزی نزدیک است و مؤمنان را بشارت ده [به این پیروزی بزرگ].

تجارت پرسود و بی‌نظیر!

خداوند سبحان می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ؟ اَي كسانی که ایمان آورده‌اید! آیا شما را به تجارتی راهنمایی کنم که از عذاب الیم، نجاتتان می‌دهد؟»

با این که «ایمان» و «جهاد» از واجبات قطعی هستند، ولی در این جا آن را نه به صورت امر، بلکه به صورت پیشنهاد تجارت، مطرح می‌کند. آن هم آمیخته با تعبیرهایی که از لطف بی‌پایان خدا حکایت دارد.

بدون شک «نجات از عذاب الیم» از مهم‌ترین خواسته‌های هر انسانی است پس این سؤال که آیا می‌خواهید شما را به تجارتی رهنمون شوم که شما را از عذاب الیم‌رهایی می‌بخشد، برای همه، جالب توجه خواهد بود.

قرآن کریم با این پرسش دل‌ها را سوی خود جذب می‌کند و بی‌آن که منتظر پاسخ آن‌ها باشد، به شرح آن تجارت پرسود می‌پردازد و می‌افزاید: «تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ؛ به خدا و رسول او ایمان بیاورید و در راه خداوند با اموال و جانهایتان جهاد کنید».^۱

بدون شک خدا نیازی به این تجارت پرسود ندارد، بلکه تمام منافع آن به مؤمنان تعلق می‌گیرد؛ بنابراین در پایان آیه می‌فرماید: «ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ؛ این برای شما از هر چیز بهتر است اگر بدانید».

قابل توجه است که در آیه، مؤمنان مخاطب هستند، به قرینه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» و در عین حال آن‌ها را به دو اصل «ایمان» و «جهاد» دعوت می‌کند، ممکن است این تعبیر اشاره به این باشد که ایمان اسمی و سطحی کافی نیست. ایمان عمیق و خالص لازم است که بتواند سرچشمه فداکاری و جهاد شود.

۱. تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ج ۲۴، ص ۸۸.

۲. جمله «تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ...»، استینافیه ای است که تجارت را تفسیر می‌کند و بعضی آن را عطف بیان دانسته‌اند. در هر حال این جمله خبری، معنای امر دارد.

باز ممکن است ذکر ایمان به خدا و رسول در این جا شرحی بر ایمان باشد که به طور اجمال در آغاز آیه گذشته آمده بود. به هر حال، ایمان به پیامبر ﷺ از ایمان به خدا جدا نیست؛ همان گونه که جهاد با جان، از جهاد با مال نمی تواند جدا باشد؛ زیرا تمام نبردها نیاز به وسایلی دارد که از طریق کمک های مالی تأمین می شود. بعضی قادر بر هر دو نوع جهادند و برخی فقط قادر بر جهاد با مال و در پشت جبهه اند و عده ای فقط جان دارند و آماده بخشش جان هستند؛ اما به هر صورت باید این دو نوع جهاد با یک دیگر باشند تا پیروزی فراهم شود. اگر می بینیم جهاد با مال مقدم است، به این دلیل نیست که از جهاد با جان مهم تر باشد، بلکه علتش این است که مقدمه آن محسوب می شود؛ چرا که ابزار جهاد از طریق کمک های مالی فراهم می آید.^۱

مصدق بارز این تجارت مبارزه علی علیه السلام در خندق در برابر عمرو بن عبدود است که در احادیث آمده: تجارتی هست که باعث نجات از عذاب خواهد شد.^۲

لازم به ذکر است که ذکر مصداق دلیل بر این است که این تجارت پرسود را باید در حوزه جهاد و دفاع از اسلام و ولایت جست و جو کرد.

ارکان تجارت نجات بخش

در این آیات چهار رکن اساسی از ارکان تجارت نجات بخش مشخص شده است:

۱. خریدار، خداوند است؛
۲. فروشنده، مؤمنان و انسان های با ایمان اند؛

۱. تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ج ۲۴، ص ۸۹.

۲. البرهان، بحرانی، ج ۲، ص ۸۱۶.

۳. متاع معامله، جان‌ها و اموال مؤمنان که گذشتن از این دو برای بسیاری سخت خواهد بود؛

۴. بها و ارزش این معامله که خداوند سبحان در این باره می‌فرماید: بهای این معامله عظیم است. «يَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلُكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنُ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»؛ و هرگاه چنین کنید خداوند گناهانتان را می‌بخشد و شما را در باغ‌هایی از بهشت که نهرها از زیر درختانش جاری است و در مسکن‌های پاکیزه در بهشت جاویدان جای می‌دهد و این پیروزی عظیمی است.»

در ادامه به توضیح مفصل بهای این معامله می‌پردازیم که جزو ثمرات این تجارت است.

پایه‌های تجارت نجات‌بخش

هم‌چنین آیه یازدهم به این مطلب اشاره می‌کند که این تجارت بزرگ و بی‌نظیر، از چه پایه‌هایی تشکیل شده است. به عبارت واضح‌تر، این آیه به شرح این تجارت می‌پردازد:

۱. «ایمان به خدا؛ تَوَمَّنُونَ بِاللَّهِ».

۲. «ایمان به رسول خدا؛ تَوَمَّنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ».

۳. «جهاد در راه خدا با مال و جان؛ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ».

ثمرات و آثار تجارت با خدا

با توجه به این آیات، می‌توان نتایج این تجارت بی‌نظیر را به دو دسته کلی ثمرات و پاداش‌های اخروی و ثمرات و پاداش‌های دنیوی تقسیم کرد.

۱. نجات از عذاب الیم

خداوند در مرحله پاداش اخروی، نخست به طور کلی ثمره و نتیجه این تجارت را نجات از عذاب دردناک معرفی می‌کند: «هَلْ أَذِلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ». خداوند با نکره آوردن کلمه «تجارة»، از آن به بزرگی یاد کرده است و فرمود: «تجارتی را بنمایانم»؛ یعنی به تجارتی مهم، عظیم و جلیل‌القدر. در بیان سود آن هم که همان نجات از عذاب است، بیان نکرد چه عذابی، بلکه فرمود: «عذابی» تا بفهماند آن قدر بزرگ است که در بیان نمی‌گنجد؛ بنابراین در مرحله دوم با آوردن بدل از آن نجات، به بیان تفصیلی این نجات، یعنی مغفرت و بهشت پرداخت و فرمود: «يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ يَدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ...»؛ اما پیروزی و فتح که آن دو را نیز وعده داده، مصداق نجات نبودند، بلکه خارج از آن بودند، و به همین دلیل آن دو را جداگانه ذکر کرد و فرمود: «يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ يَدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ وَ يَنْصُرْكُمْ وَ يَفْتَحْ لَكُمْ»؛ نجات از عذاب همین است که گناهانتان را می‌آمرزد، و به بهشت‌ها داخلتان می‌کند، و بر دشمنان پیروztان نموده، فتح نصیبتان می‌کند، بلکه میان مغفرت و جنت و نصرت و فتح فاصله انداخت و فرمود: «وَ أُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ».^۱

۲. آمرزش گناهان

خداوند در مرحله پاداش اخروی، نخست به سراغ آمرزش گناهان می‌رود و می‌فرماید: «يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ»؛ چراکه بیشترین ناراحتی فکر انسان از گناهان است. وقتی آمرزش و غفران مسلم شد، غصه‌ای ندارد. این تعبیر نشان می‌دهد نخستین هدیه الهی به کسانی که در این مسیر به شهادت می‌رسند، بخشش تمام گناهانشان است.

۱. المیزان، طباطبایی، ج ۱۹، ص ۲۵۸.

آیا این فقط ناظر به «حق الله» است یا «حق الناس» را نیز شامل می‌شود؟ مطلق بودن آیه دلیل بر عمومیت است؛ ولی با توجه به این که خداوند حق الناس را به خود آن‌ها واگذار کرده، بعضی در عمومیت آیه تردید کرده‌اند.^۱

نکته‌ای که المیزان بر آن تأکید دارد این است که کلمه «ذُنُوبُكُمْ» مطلق آمده؛ یعنی نفرمود کدام گناه آمرزیده می‌شود. از این اطلاق می‌توانیم نتیجه بگیریم که تمامی گناهان با شرایطی که ذکر شده است، آمرزیده می‌شود. اعتبار عقلی هم مساعد با این معناست؛ چون این آمرزش در آیه شریفه، مقدمه داخل شدن در بهشت جاودان است و معنا ندارد کسی داخل چنین بهشتی شود، در حالی که پاره‌ای از گناهانش آمرزیده نشده باشد. ای بسا به منظور اشاره به همین نکته بوده است که دنبال آیه فرموده: «وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ»؛ یعنی جناتی ثابت و دائمی. پس دائمی بودن جنات، اشاره به این است که مغفرت مزبور، شامل تمام گناهان می‌شود.^۲

۳. ورود به بهشت

سپس در ادامه این مطلب اشاره می‌کند که آن‌ها را پس از پاک شدن از گناهانشان، وارد بهشت‌هایی می‌کنند که نهرها و جوی‌ها از زیر قصرها و درختان آن جاری است؛ «وَيَدْخُلُكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ».

۴. جایگاه اختصاصی در بهشت؛ مساکن طیبه در جنات عدن

از ثمرات دیگر این تجارت بزرگ، خانه‌هایی لذت‌بخش، فرح‌انگیز و پاکیزه است. در بهشت‌های عدن آن‌ها را اسکان می‌دهند که بدل و عوضی از آن نخواهد بود؛ یعنی بهشت‌هایی که ثابت و دائمی هستند؛ «وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ».

۱. تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ج ۲۴، ص ۹۰.

۲. المیزان، طباطبایی، ج ۱۹، ص ۲۵۹.

به این ترتیب در آیات فوق، دو شاخه از ایمان (ایمان به خدا و رسول)، دو شاخه از جهاد (جهاد با مال و جان)، دو شاخه از پاداش های اخروی (آمزش گناهان و دخول در بهشت جاودان) آمده است. در آیه بعد، به دو شاخه از مواهب الهی در دنیا نیز، اشاره می شود.^۱ آن جا که می فرماید: «وَأُخْرَى تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ» و نعمت دیگری که آن را دوست دارید، به شما می بخشد و آن یاری خداوند و پیروزی نزدیک است».

چه تجارت پرسود و پربرکتی که سراسرش فتح و پیروزی و نعمت و رحمت است! به همین دلیل از آن با عنوان «فَوْزٌ عَظِيمٌ» یا پیروزی بزرگ یاد کرده است. علاوه بر این، در آیه شریفه میان ثمن و مثن من معامله، مقابله واقع شده است. آن چه مؤمن به خدا می دهد، متاع قلیل دنیای ناپایدار است و آن چه خدا به مؤمن وعده داده تا او را دلخوش سازد تا با طیب نفس و اراده ای قوی به این معامله اقدام کند و خود را قربانی نماید، متاع و زندگی دائمی و باقی است؛ به همین جهت به منظور تأکید این مطلب در آخر فرمود: «ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ».^۲

۵. نصرت الهی

سپس خداوند به ذکر ثمرات دنیوی این تجارت بزرگ می پردازد و می فرماید: «وَأُخْرَى تُحِبُّونَهَا»؛ یعنی تجارت یا خصلت دیگری که آن را دوست دارید در دنیا با ثواب آخرت و این از سوی خداوند متعال به جهت تشویق و ترغیب بیشتر است؛ زیرا که خدا می داند در میان مؤمنان کسانی هستند که در یاری رساندن پیش دستی می کنند، حال یا به جهت روی گردانی از دنیا و یا برای تأیید و حمایت از دین. پس خداوند این وعده را به آنان داد، که اولین آن ها نصرت و یاری خداوند برای آنان بر دشمنانشان است؛ «نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ».

۱. همان.

۲. همان.

۶. فتح نزدیک

خداوند، دومین ثمره دنیوی این تجارت را بیان می‌کند که همان پیروزی‌ای است که به زودی در سرزمین دشمنان، نصیب مؤمنان خواهد شد؛ «وَفَتْحٌ قَرِيبٌ»

پس از آن، به مؤمنان درباره این تجارت بزرگ تبریک می‌گوید، بشارت می‌دهد و می‌افزاید: «وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ؛ و مؤمنان را بشارت ده». این جمله عطف بر چیزی است که از جمله گذشته فهمیده می‌شود، گویا فرموده: «قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ...»، «و بشر المؤمنین».

این بشارت، در مقابل بشارتی است که در آیه شریفه زیر آمده: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ... فَاسْتَبَشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ» (توبه: ۱۱۱). از این مقابله روشن می‌شود که مژده‌ای هم که در آیه مورد بحث داده شده، در خصوص نصرت و فتح نیست، بلکه مجموع پاداش‌هایی است که خدا در دنیا و آخرت می‌دهد.^۱ چنان‌که به نظر می‌رسد بشارت در این جا، شامل چیزهایی دیگر جز بهشت و پیروزی می‌شود که از بارزترین آن‌ها لقای خداوند و خشنودی اوست.

در این جا از فرمان خداوند به پیامبر ﷺ، مبنی بر بشارت دادن به مؤمنان - که این بشارت، متضمن شادمانی و بالا بردن روحیه‌هاست -، این نکته را الهام می‌گیریم که بر رهبر واجب است همواره روح آرزوخواهی و امید را در صفوف پیروان خود استوار کند تا روحیه آنان بیشتر و جوش و خروش حماسی و امیدشان را به سبب موانعی که در راه است، از دست ندهند.

به طور خلاصه می‌توان گفت این آیات، استراتژی‌های اصلی جهاد را معلوم می‌کنند که در سطح آخرت و قبل از هر چیز واجب است که هدف آن

۱. همان، ص ۲۶۰.

رهایی از آتش و رسیدن به آمرزش خدا و بهشت باشد و در سطح دنیا، پیروزی و فتح می باشد که شمول فتح بیش از پیروزی است. نصر، شکست دشمن از لحاظ نظامی است که محدود می باشد؛ در حالی که فتح، پیروزی فراگیر و در تمام ابعاد است.

افزون بر این، پروردگار با تأکید بر این که مقصود اصلی جهاد، همان هدف اخروی است، می خواهد روح مؤمنان را به سوی خداوند توجه دهد و هر حالتی از حالات توقف و سستی را برطرف کند که مجاهدان به سبب طولانی شدن جنگ و ناامیدی از به دست آمدن پیروزی، به آن دچار شده اند؛ زیرا جهاد کردن، فقط برای پیروزی بر دشمن نیست، بلکه راهی برای رسیدن به خشنودی خدا و واجبی شرعی همچون نماز و روزه است. تنها این امر که پیروزی، دشوار یا دیر به دست می آید، حکم جهاد را از دوش اجتماع بر نمی دارد.^۱

در حدیثی آمده است: هنگامی که در «**لَیْلَةُ عَقَبَةٍ**» (شبّی که پیامبر ﷺ در نزدیکی مکه مخفیانه با جمعی از مردم مدینه ملاقات کرد و از آنان بیعت گرفت)، میان رسول خدا ﷺ و مسلمانان مدینه پیمان بسته شد، «عبداللّه بن رواحه» عرض کرد: هر شرطی می خواهی در ضمن این پیمان، برای پروردگارت و برای خودت بکن. پیامبر ﷺ فرمود: «برای پروردگارم شرط این است که به هیچ وجه چیزی را شریک او قرار ندهید؛ اما برای خودم همان گونه که از خود و اموالتان دفاع می کنید، از من نیز دفاع کنید.»
عبداللّه گفت: در مقابل آن، به ما چه داده خواهد شد؟ پیامبر ﷺ فرمود: «بهشت».

۱. تفسیر هدایت، ج ۱۵، ص ۳۹۲.

عبداللہ گفت: رَبِّحَ الْبَيْعُ لَا تُقِيلُ وَلَا تَسْتَقِيلُ؛ چه معامله پرسودی؟ نه ما از این معامله باز می‌گردیم و نه اگر باز گشتی از ما بخواهند می‌پذیریم (نه فسخ می‌کنیم و نه فسخ را پذیرا می‌شویم).^۱

پیام‌ها

۱. تمام پاداش‌ها در آخرت نیست. بخشی از آن‌ها در دنیا است: «وَأُخْرَى تُحِبُّونَهَا...».
۲. پاداش باید طبق علاقه تشویق شونده باشد: «تُحِبُّونَهَا».
۳. رزمندگان مخلص به یکی از دو نیکی می‌رسند، شهادت یا پیروزی.
۴. پیروزی را از خدا بدانید نه از تجهیزات، تجربه و تخصص: «نَصْرٌ مِّنَ اللَّهِ».
۵. امید به آینده روشن، وسیله دلگرمی رزمندگان است: «نَصْرٌ، فَتْحٌ».
۶. برای تشویق رزمندگان به گذشتن از مال و جان، از بشارت استفاده کنید: «وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ»^۲.

قواعد

توابع (صفت و عطف نسق)

صفت (نعت)

تابعی است مشتق - یا در معنای مشتق - که حالت و چگونگی اسم پیش از خود (موصوف) را بیان می‌کند؛ مانند: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ»، دو کلمه النَّبِيُّ وَالْأُمِّيُّ هر دو صفت الرسول هستند.

۱. تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ج ۲۴، ص ۹۱.

۲. تفسیر نور، قرائتی، ج ۹، ص ۶۱۹-۶۲۱.

عطف نسق (عطف به حروف)

کلمه‌ای که پس از این حروف عطف قرار بگیرد از نظر اعراب، تابع ماقبل خویش است. به کلمه قبل از حرف عطف معطوف علیه و به کلمه بعد از آن معطوف گفته می‌شود؛ مانند: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ»، کلمه «الرَّسُولَ» معطوف و لفظ جلاله «اللَّهُ» معطوف علیه است.

حروف عطف عبارت‌اند از: «و، فَ، پس، ثُمَّ، سپس، أمْ، یا، أوْ، یا، بَلْ؛ بلکه،

لا: نه.»

تمرین

۱. عطف نسق را تعریف کنید. حروف عطف کدام‌اند؟
۲. در آیه یازدهم سوره صف، معطوف و معطوف علیه را مشخص کنید.
۳. صفت را تعریف کنید.
۴. در آیه دوازدهم و سیزدهم سوره صف، صفت‌ها را مشخص کنید.

درس نهم:

ولایت الهی و نقش مردم (نقش و جایگاه مردم در تحقق ولایت الهی)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لَلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ فَأَمَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ
(صف: ۱۴)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! یاوران خدا باشید همان گونه که عیسی بن مریم به حواریون گفت: «چه کسانی در راه خدا یاوران من هستید؟» حواریون گفتند: «ما یاوران خداییم» در این هنگام، گروهی از بنی اسرائیل ایمان آوردند و گروهی کافر شدند. ما کسانی را که ایمان آورده بودند در برابر دشمنانشان تأیید کردیم و سرانجام بر آنان پیروز شدند.

منظور از یاری خدا چیست؟

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ...»؛ یعنی آن قدر دین خدا را یاری کنید که به این علامت شناخته شوید. منظور از یاری کردن خدا، یاری پیامبر خدا در پیش گرفتن راهی است که آدمی را با بصیرت به سوی خدا می کشاند، هم چنان که در

جای دیگر فرموده است: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي (یوسف: ۱۰۸)؛ بگو این است راه من که مردم را به سوی خدا دعوت کنم؛ در حالی که خودم و پیروانم با بصیرت باشیم».

به عبارت دیگر، منظور از یاری خدا، یاری کردن دین خدا و پیامبر خداست. و جمله «كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ» را به گفتار عیسی ﷺ تشبیه می کند، می فرماید: «كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ؛ همان طور که عیسی بن مریم به حواریین گفت: چه کسی یاور من به سوی خدا است؟ حواریین گفتند ما پییم انصار خدا». پس انصار خدا بودن حواریین، معنایش این بود که انصار عیسی بن مریم باشند در پیمودن راه خدا و توجه به آن درگاه. راه خدا، همان توحید و اخلاص عبادت برای خدای سبحان است.

از این که جمله «نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ»، مقابل و مطابق جمله «مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ» واقع شده، معلوم می شود که معنای هر دو جمله یکی است؛ یعنی معنای جمله «نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ» هم «مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ» است. پس مخاطبین در جمله «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ» انصار خدا هستند؛ معنایش این است که انصار رسول خدا ﷺ در نشر دعوت و اعلای کلمه حق باشند و در این راه جهاد کنند که این همان ایمان آوردن به رسول خدا ﷺ و اطاعت قاطع و صادق او در اوامر و نواهی اوست. هم چنان که از سیاق آیات سوره هم، این معنا استفاده می شود.

«فَأَمَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرْتَ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ...»

بنی اسرائیل دو طائفه شدند. یکی حواریین بودند که به وی ایمان آوردند و طائفه ای دیگر که کفر ورزیدند. و خدای تعالی مؤمنان را بر کفار که دشمن

ایشان بودند غلبه داد و بعد از آن که روزگاری طولانی تحمل مذلت کردند، سرور ایشان شدند.

این قسمت از آیه، می‌تواند اشاره باشد به این که امت پیامبر اسلام هم، مانند این سرنوشت را دارند. آن‌ها نیز مانند امت عیسی دو طائفه می‌شوند: یکی مؤمن و دیگری کافر. و اگر مؤمنان، خدای تعالی که نصرت خواه آنان است را اجابت کنند و حرمت دستورات او را نگه دارند، خداوند و الامر تبه هم ایشان را علیه دشمنانشان نصرت می‌دهد؛ همان طور که مؤمنان زمان عیسی، پس از روزگاری مذلت، به آقایی رسیدند، ایشان را نیز بر دشمنان خود سروری می‌بخشد.

خدای تعالی در آخر داستان‌های عیسی در سوره آل عمران به این موضوع اشاره می‌کند و می‌فرماید: «فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَهِي اللَّهُ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ» (آل عمران: ۵۲)

این قصه در شش آیه سوره آل عمران آمده است که دقت در آن‌ها معنای آیه مورد بحث را روشن می‌سازد.^۲

حواریون چه کسانی هستند؟

در قرآن مجید پنج بار از حواریون مسیح ﷺ یاد شده که دو بار آن در همین سوره است. این تعبیر اشاره به دوازده نفر از یاران خاص حضرت مسیح ﷺ دارد که نام آن‌ها در انجیل‌های کنونی (انجیل متی و لوقا باب ۶) ذکر شده است. این واژه از ماده «حور» به معنای شستن و سفید کردن است و چون آن‌ها قلبی پاک و روحی باصفا داشتند و در شست و شوی روح و جان خود و دیگران تلاش و

۱. آل عمران: ۴۹-۵۴.

۲. المیزان، طباطبایی، ج ۱۹، ص ۲۶۰-۲۶۱.

کوشش می کردند، این واژه بر آنان اطلاق شده. در بعضی از روایات آمده است که حضرت مسیح علیه السلام، هر کدام از آن ها را به نمایندگی خود، به منطقه ای از جهان فرستاد. آن ها افرادی مخلص، ایثارگر، مجاهد و مبارز بودند و سخت به مسیح علیه السلام عشق می ورزیدند.^۱

در حدیثی آمده است هنگامی که پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در عقبه با جمعی از اهل مدینه - که برای بیعت آمده بودند - روبه رو شد، فرمود: دوازده نفر از خودتان را انتخاب و به من معرفی کنید که این ها نماینده قوم خود باشند؛ همان گونه که حواریون برای عیسی بن مریم بوده اند.^۲

آن گاه به نمونه ای تاریخی اشاره می کند تا بدانند این راه بدون رهرو نبوده و نیست؛ سپس می افزاید: «همان گونه که عیسی بن مریم به حواریین گفت: چه کسانی یاوران من به سوی خدا هستند؟ **كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَيَّ اللَّهُ**». و حواریون در پاسخ، با نهایت افتخار عرض کردند: «ما یاوران خدا هستیم؛ **قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ**». و در همین مسیر با دشمنان حق به مبارزه برخاستند. «گروهی از بنی اسرائیل ایمان آوردند [و به حواریین پیوستند] و گروهی کافر شدند؛ **فَأَمَّنَتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ**».

این جا بود که نصرت و یاری ما به کمک آن ها شتافت. «ما کسانی را که ایمان آورده بودند، در برابر دشمنان تقویت کردیم و سرانجام بر آن ها غالب شدند؛ **فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَى عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ**».^۳

شما مسلمانان نیز حواریون محمد صلی الله علیه و آله هستید و افتخار می کنید که یاوران الله باشید. همان گونه که حواریون بر دشمنان غلبه کردند، شما نیز پیروز خواهید

۱. تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ج ۲، ص ۴۲۶.

۲. الدر المنثور، سیوطی، ج ۶، ص ۲۱۴.

۳. تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ج ۲۴، ص ۹۵.

شد و سربلندی و افتخار در این جهان و جهان دیگر از آن شما خواهد بود. این موضوع منحصر به یاران و اصحاب رسول الله ﷺ نبود و همیشه طرفداران حق که در درگیری مستمر با اهل باطل قرار دارند، از یاوران خدایند و سرانجام پیروزی نصیب آن‌ها خواهد بود.^۱

ابن عباس، درباره «وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ» می‌گوید: یعنی در زمان عیسی ﷺ و زمانی که آن حضرت به آسمان صعود کرد. پس قومش به سه گروه تقسیم شدند:

۱. گروهی گفتند که عیسی خداست که بالا رفت؛
۲. عده‌ای گفتند که او پسر خدا بود، پس به سوی خودش او را بالا برد؛
۳. گروه سوم گفتند او بنده و پیامبر خداست، پس او را به آسمان برد، و ایشان مؤمنان بودند.

هر کدام از این سه گروه را عده‌ای از مردم پیروی می‌کردند. پس با هم به جدال و پیکار پرداختند. آن دو گروه کافر، بر مؤمنان پیروز شدند؛ اما زمانی که حضرت خاتم الانبیاء ﷺ مبعوث شد و با مؤمنان بنی اسرائیل همراه شد، فرمود که عیسی، عبد الله و رسولش است و به آن حضرت ایمان آورد. مؤمنان به سبب آن قوت تمام یافتند و بر آن دو فرقه دیگر غالب شدند. همان‌گونه که فرمود: «فَأَيُّدُنَا الَّذِينَ آمَنُوا؛ پس قوت دادیم و غالب گردانیدیم آنان را که گرویده بودند». به عیسی ﷺ و به رسالت و عبودیت او تصدیق نموده، «عَلَىٰ عَذُوهِمْ؛ بر دشمنان ایشان» که قایل بودند به مسیح بن الله و به الوهیت او، «فَأَصْبَحُوا؛ پس مؤمنان بر کافران غلبه یافتند».^۲

امام صادق ﷺ می‌فرماید:

۱. همان، ص ۹۶.

۲. مجمع البیان، طبرسی، ج ۹، ص ۴۲۳-۴۲۴.

إِنَّ حَوَارِي عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانُوا شِيعَتَهُ وَإِنْ شِيعَتَنَا حَوَارِيُونَا وَمَا كَانَ حَوَارِي عِيسَى بِأَطْوَعَ لَهُ مِنْ حَوَارِينَا لَنَا وَإِنَّمَا قَالَ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْحَوَارِيِّينَ - مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ فَلَا مَا نَصَرُوهُ مِنَ الْيَهُودِ وَلَا قَاتَلُوهُمْ دُونَهُ وَشِيعَتُنَا وَاللَّهُ لَمْ يَزَالُوا مُنْذُ قَبْضِ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ رَسُولَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَنْصَرُونَا وَيَقَاتِلُونَ دُونَنَا وَيَحْرَقُونَ وَيَعَذِّبُونَ وَيَشْرُدُونَ فِي الْبُلْدَانِ جَزَاءَهُمْ اللَّهُ عَنَّا خَيْرًا وَقَدْ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاللَّهُ لَوْ ضَرَبْتُ خَيْشُومَ مُحِبِّينَا بِالسَّيْفِ مَا أَبْغَضُونَا.^۱

همانا حواریان عیسی علیه السلام شیعیان او بودند و شیعیان ما نیز حواریان ما هستند و چنان نبود که حواریان عیسی فرمان برداریشان از او بیش از فرمانبرداری حواریان ما از ما باشد و عیسی به حواریین خود فرمود: «یاوران من در راه خدا کیانند؟» آنان گفتند: «ماییم یاوران خدا». به خدا سوگند، نه در برابر یهود یاریش کردند و نه در راه او جنگ کردند؛ ولی شیعیان ما پیوسته از روزی که خدای عزوجل پیامبرش را قبض روح فرمود تاکنون، ما را یاری کرده و در راه ما جنگ کرده و به آتش سوخته و دچار عذاب و شکنجه گشته و در شهرها آواره شدند. خداوند از جانب ما به آن‌ها جزای خیر دهد. در حالی که علی علیه السلام می‌فرماید: به خدا سوگند، اگر بینی دوستان ما را با شمشیر بزنند، هرگز ما را دشمن نخواهند داشت و بخدا سوگند، اگر به دشمنانمان نزدیک شوم و اموال بسیار به آن‌ها دهم، آن‌ها (نیز) ما را دوست نخواهند داشت.

در حدیثی از امام کاظم علیه السلام حواریون هر کدام از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام این گونه نام برده شده است که در روز قیامت منادی ندا می‌کند:

کجایند حواریون محمد بن عبدالله علیه السلام، فرستاده خدای جهانیان. کسانی که تا آخرین لحظه زندگی عهد خود را نشکستند و بر او باقی بودند؟ در این هنگام سلمان، ابوذر و مقداد بر می خیزند. بعد ندا می رسد: کجایند حواریون علی بن ابی طالب علیه السلام، جانشین محمد بن عبدالله علیه السلام؟ عمرو بن حمق خزاعی، محمد بن ابی بکر، میثم بن یحیی تمار و اویس قرنی حاضر می شوند.^۱

ویژگی بارز همه حواریون، ولایت‌مداری است که نقطه آغازین آن ولایت‌پذیری است؛ به گونه‌ای که عبدالله بن ابی یعفور به امام صادق علیه السلام عرضه داشت:

ای مولای من، قسم به خدا، اگر اناری را دو نصف کنی و بفرمایی که نیمی از آن حلال و نیم دیگرش حرام است، به حتم شهادت خواهم داد که آن چه گفתי حلال حلال است و آن چه فرمودی حرام حرام است و هیچ‌گونه چون و چرا نخواهم کرد.

۱. «سپس منادی صدا می زند: کجایند حواریون حسن بن علی علیه السلام، فرزند فاطمه، دختر محمد بن عبدالله علیه السلام رسول خدا؟ در این هنگام، سفیان بن ابی لیلی همدانی و حذیفه بن اسد غفاری به پا می خیزند. بار دیگر منادی حق ندای دهد: کجایند حواریون حسین بن علی علیه السلام؟ آن موقع تمامی یاران آن حضرت که تا آخرین لحظه زندگی با او بودند و از دستوراتش اطاعت کردند و به شهادت رسیدند، وارد صحرای محشر می شوند. سپس منادی ندا می دهد: کجایند یاران مخصوص علی بن الحسین علیه السلام؟ جبیر بن مطعم، یحیی بن ام الطویل، ابو خالد کابلی و سعید بن مسیب از جای خود بر می خیزند. منادی بار ششم اعلام می کند: کجایند یاران و حواریون محمد بن علی و جعفر بن محمد علیه السلام؟ در این هنگام عبدالله بن شریک عامری، زراره بن اعین، برید بن معاویه عجلی، محمد بن مسلم، ابوبصیر لیث بن بختری مرادی، عبدالله بن ابی یعفور، عامر بن عبدالله بن جذاعه، حجر بن زایده و حرمان بن اعین به پا خاسته، خود را معرفی می کنند. بعد منادی شیعیان خالص سایر ائمه را با بقیه ائمه جدای می کند. اینان اول سابقین و اول مقربین و اول حواریون از تابعین هستند»؛ معجم رجال الحديث، خوینی، ج ۱۰، ص ۹۶.

امام صادق علیه السلام فرمود: «خدا تو را رحمت کند. خدا تو را رحمت کند».^۱
 نقطه اوج ولایت مداری، شهادت طلبی است. در میدان شهادت طلبی،
 حواریون امام حسین علیه السلام، گوی سبقت از دیگران ربوده اند و در بلندای قله های
 مرتفع ولایت مداری درخشیده اند. چنان که در شمارش حواریون حضرت علیه السلام،
 سخن از چند تن معدود نیست، بلکه همه آنان که با حضرت بوده و در همراهی
 با او شهید شده اند، در روز قیامت در زمره حواریون امام حسین علیه السلام محشور
 خواهند شد. این همان سخن تاریخی شب عاشورای حسین علیه السلام است که فرمود:
 «من اصحابی وفادارتر و بهتر از اصحاب خود و اهل بیتی پایبندتر به ارتباطات
 خانوادگی و بافضیلت تر از اهل بیت خود نمی شناسم».^۲

سالار و علمدار این قافله نور، حضرت عباس علیه السلام است. همان که در اوج
 تشنگی وقتی به به یاد لبان تشنه مولا و مقتدای خویش افتاد، آب را بر آب
 ریخت و وقتی دست از تنش جدا شد، طنین شورانگیز ولایت مداری را
 این گونه نغمه سر داد:

وَاللَّهِ إِنْ قَطَعْتُكُمْ يَمِينِي إِنِّي أُحَامِي أَبَدًا عَنْ دِينِي^۳

و نشان داد که در این راه نباید به گفته بسنده کرد، بلکه باید در راه جانان از
 جان گذشت و دل و دیده و دست و سر داد؛ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا
 تَفْعَلُونَ» (صف: ۲)

زننده باد یاد همه آنانی که گفتند: «رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا» (فصلت: ۳۰)؛
 پروردگار ما خداست، سپس ایستادگی کردند.»

۱. معجم رجال الحديث، خوبی، ج ۱۰، ص ۹۸؛ رجال الکشی، کشی، ص ۲۴۹.

۲. «فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَى وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي وَلَا أَهْلَ بَيْتٍ أَبْرَّ وَلَا أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي»؛ الإرشاد،
 شیخ مفید، ج ۲، ص ۹۱.

۳. به خدا سوگند، اگر دست راستم را قطع کنید، من پیوسته از دین خود حمایت می کنم؛ مناقب آل
 ابی طالب علیهم السلام، مازندرانی، ج ۴، ص ۱۱۷.

و خوش باد نام آنانی که دمام در دل می‌سرایند: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا» (احزاب: ۲۳)؛ از میان مؤمنان مردانی‌اند که به آن‌چه با خدا عهد بستند، صادقانه وفا کردند. برخی از آنان به شهادت رسیدند و برخی از آن‌ها در [همین] انتظارند و [هرگز عقیده خود را] تبدیل نکردند».

پیام‌ها

۱. مؤمن باید گام به گام رشد کند. در آیات قبل، دعوت به تجارت با خدا بود. در این آیه رسماً به انصار الله بودن دعوت می‌کند: «كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ؛ یعنی برای همیشه بر نصرت قانون و اولیای الهی پایدار باشید».
۲. خداوند، نیازی به نصرت ما ندارد؛ زیرا همه نصرت‌ها و پیروزی‌ها از اوست: «نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ»؛ ولی انصار خدا بودن، برای ما افتخار است: «كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ».
۳. انبیای الهی، مردم را برای خدا می‌خواهند، نه برای خود و یا گروه و حزب خود: «مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ».
۴. داشتن ایمان، رمز دریافت تأییدات الهی است: «فَأَمَنْتَ... فَأَيَّدْنَا...»
۵. حضرت عیسی علیه السلام، هم خودش مورد تأیید خداوند بود: «وَ أَيْدَنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ» (بقره: ۸۷) و هم یاران خاص آن حضرت: «فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ»^۱

قواعد

توابع (بدل و عطف بیان)

بدل

بدل تابعی است که متبوع آن برای مقدمه می‌آید؛ در حالی که مقصود اصلی گوینده، همان بدل است و می‌تواند جانشین اسم شود؛ مانند: «مَنْ كُنْتُ مُوَلَّاهُ

۱. تفسیر نور، قرائتی، ج ۹، ص ۶۲۳-۶۲۴.

فَهَذَا عَلَى مَوْلَاهُ». «علی» بدل از «هذا» است. که می توان گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ.

بدل یا بر عین متبوع یا بر جزئی از آن یا بر یکی از متعلقات متبوع دلالت می کند. نمونه هایی از آن عبارت است از:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (فاتحه: ۱) ربّ العالمین: بدل از «اللَّهُ»؛ بدل کل از کل.

«أَمَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ * رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ» (شعراء: ۴۷-۴۸) ربّ موسی و هارون: بدل جمله از «رَبِّ الْعَالَمِينَ»؛ بدل کل از کل.

«اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ * اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْئَلُكُمْ أَجْرًا» (یس: ۲۰-۲۱) اتَّبِعُوا بدل از اتَّبِعُوا؛ بدل فعل از فعل.

«إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا * حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا» (نبأ: ۳۱-۳۲) حدائق و أعناب: بدل از «مَفَاز»؛ بدل جزء از کل.

عطف بیان

عطف بیان تابع جامدی که از متبوع خود معروف تر است و کلمات ماقبل خود را توضیح می دهد؛ مانند: جاء صاحبك زيد.

گاهی یک کلمه، هم می تواند عطف بیان باشد هم بدل. زمانی که تابع (عطف بیان) بتواند جانشین متبوع خود شود.

مهم ترین موارد عطف بیان عبارت اند از:

۱. اسم جامدی که معرفّ به ال است بعد از اسم اشاره قرار بگیرد؛ مانند:

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ. کلمه الكتاب عطف بیان است؛

۲. «اَيْنَ» و «بَيْنَ» میان دو علم قرار بگیرد؛ مانند: «قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ».

کلمه اَبْنُ (بین دو اسم عیسی و مریم) عطف بیان است؛

۳. اسم جامد معرفه به ال یا موصول بعد از «یا ایها» و «یا ایتها» هم عطف بیان است؛ مانند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ»، کلمه الذین عطف بیان است. با توجه به این که در این موارد، عطف بیان می تواند جانشین متبوع خود شود.

تمرین

۱. بدل و عطف بیان را تعریف کنید. مهم ترین موارد عطف بیان کدام اند؟
 ۲. در آیه پایانی سوره صف، موارد عطف بیان را مشخص کنید.
 ۳. در سوره مبارکه صف موارد عطف بیان را پیدا کنید.
 ۴. در آیات زیر تابع و متبوع را پیدا کنید و بدل را مشخص کنید.
- الف. قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا * نُصْفُهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا (مزمل: ۲-۳)
- ب. وَيَطَافُ عَلَيْهِمْ بِأَنِيَّةٍ مِّنْ فَضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا * قَوَارِيرًا مِّنْ فَضَّةٍ قَدَرُوهَا تَقْدِيرًا (انسان: ۱۵-۱۶)
- ج. وَيَسْقُونَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا * عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا (انسان: ۱۷-۱۸)

فهرست منابع

- قرآن کریم، ترجمه آیت الله ناصر مکارم شیرازی.
نهج البلاغه.
- الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، محمد بن محمد مفید، قم، کنگره
شیخ مفید، ۱۳۴۱ق، چاپ اول.
- اسباب نزول القرآن، علی بن احمد واحدی، تحقیق کمال بسیونی زغلول،
بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۱ق، چاپ اول.
- أطيّب البیان فی تفسیر القرآن، طیب، سید عبدالحسین، تهران، انتشارات
اسلام، ۱۳۷۸ش، چاپ دوم.
- البرهان فی تفسیر القرآن، بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، قم، مؤسسه
بعثه، ۱۳۷۴ش، چاپ اول.
- پژوهشی در تاریخ قرآن کریم، حجتی، سید محمدباقر، تهران، دفتر نشر
فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸ش.
- التحریر و التنویر، ابن عاشور، محمد بن طاهر، بی جا، بی نا، بی تا.
- تحف العقول، ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحقیق و تصحیح علی
اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ق، چاپ دوم.

- التحقيق في كلمات القرآن الكريم، مصطفوی، حسن، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ ش.
- تفسیر القمی، قمی، علی بن ابراهیم، تصحیح طیب موسوی جزائری، قم، دار الکتاب، ۱۴۰۴ ق، چاپ سوم.
- التفسیر المنیر فی العقيدة و الشريعة و المنهج، زحیلی، وهبة بن مصطفى، بیروت، دمشق، دار الفكر، المعاصر، ۱۴۱۸ ق، چاپ دوم.
- روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ابو الفتوح رازی، حسین بن علی، تحقیق محمد جعفر یاحقی، محمد مهدی ناصح، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ ق.
- تفسیر راهنما، هاشمی رفسنجانی، اکبر، و جمعی از محققان، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۲ ش، چاپ اول.
- تفسیر فرات الکوفی، فرات کوفی، ابوالقاسم فرات بن ابراهیم، تحقیق محمد کاظم محمودی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۱۰ ق، چاپ اول.
- تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ناصر، تهران، دار الکتب الإسلامية، ۱۳۷۴ ش، چاپ اول.
- تفسیر نور الثقلین، العروسی الحویزی، عبدعلی بن جمعه، تصحیح هاشم رسولی محلاتی، قم، اسماعیلیان، ۱۴۱۵ ق، چاپ چهارم.
- تفسیر نور، قرائتی، محسن، تهران، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۸۳ ش، چاپ یازدهم.
- تفسیر هدایت، مترجمان، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷ ش، چاپ اول.
- الجدول فی اعراب القرآن، صافی، محمود بن عبدالرحیم، دمشق، بیروت، دار الرشید، مؤسسة الإیمان، ۱۴۱۸ ق، چاپ چهارم.

- چهره پیوسته قرآن، ایازی، محمد علی، تهران، هستی نما، ۱۳۸۰ش، چاپ اول.
- الدر المنثور فی تفسیر المأثور، سیوطی، جلال الدین، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
- مثنوی، بلخی رومی، مولانا جلال الدین محمد، تصحیح محمد رمضان، تهران، چاپخانه خاور، ۱۳۱۵-۱۳۱۹ش.
- رجال الکشی، إختیار معرفة الرجال، کشی، محمد بن عمر، تحقیق محمد بن حسن طوسی، تصحیح حسن مصطفوی، مشهد، مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، ۱۴۰۹ق، چاپ اول.
- شرح الکافی، مازندرانی، محمد صالح بن احمد، تحقیق ابوالحسن شعرانی، تهران، المكتبة الإسلامية، ۱۳۸۲ق، چاپ اول.
- صحیفه امام، حضرت امام خمینی (ع)، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ع)، ۱۳۷۸ش، چاپ اول.
- الفروق اللغویة، عسکری، ابوهلال، ترجمه، تعلیق و تصحیح محمد علوی مقدم و ابراهیم الدسوقی شتا، مشهد، امور فرهنگی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۳ش.
- الکافی، کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، تصحیح علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران، دار الکتب الإسلامية، ۱۴۰۷ق، چاپ چهارم.
- کمال الدین و تمام النعمة، ابن بابویه، محمد بن علی، تصحیح علی اکبر غفاری، تهران، اسلامیه، ۱۳۹۵ق، چاپ دوم.
- مجمع البحرین، طریحی، فخرالدین، تهران، کتابفروشی مرتضوی، ۱۴۱۶ق، چاپ سوم.
- مجمع البیان فی تفسیر القرآن، طبرسی، فضل بن حسن، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش، چاپ سوم.

- مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، مجلسی، محمد باقر، تحقیق و تصحیح هاشم رسولی محلاتی، تهران، دارالکتب الإسلامية، ۱۴۰۴ق، چاپ دوم.
- مرزبان وحی و خرد، یادنامه علامه سید محمد حسین طباطبایی، مؤسسه بوستان کتاب، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۱ش، چاپ اول.
- معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرجال، خویی، سید ابوالقاسم، قم، مرکز نشر آثار شیعه، ۱۴۱۰ق.
- المفردات فی غریب القرآن، راغب اصفهانی حسین بن محمد، تحقیق صفوان عدنان داودی، دمشق، بیروت، دارالعلم، الدار الشامیة، ۱۴۱۲ق، چاپ اول.
- مناقب آل أبی طالب علیه السلام، ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، قم، علامه، ۱۳۷۹ق، چاپ اول.
- المیزان فی تفسیر القرآن، طباطبایی، سید محمد حسین، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق، چاپ پنجم.
- ساختار هندسی سور مسبحات در قرآن مجید، بهروز یدالله پور، www.rasekhoon.net.
- سوره شناسی مسبحات، سیده زهرا اعتصامی، سوسن آل رسول، فصلنامه فدک، سال اول، ش ۱، بهار ۱۳۸۹.
- نرم افزار حدیث ولایت ۲، مجموعه رهنمودهای رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای دام ظلّه، مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی (حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای دام ظلّه).
- قاموس القرآن، قرشی، سید علی اکبر، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۷۱، چاپ ششم.
- الفروق فی اللغة، همان الفروق اللغویة است که چون از ترجمه استفاده شده بوده آن ارجاع داده شد و کتابنامه آن آمده است.